

# Arman

MENSUEL

ماهنامه  
آرمان

فرهنگی، اجتماعی، فلسفی | سال اول، شماره ۲، میزان ۱۴۰۳، اکتبر ۲۰۲۴



Arman : Espoir Pour L'Afghanistan

[www.arman1.org](http://www.arman1.org)



# Arman

MENSUEL

ماهنامه  
آرمان

فرهنگی، اجتماعی، فلسفی | سال اول، شماره ۲، میزان ۱۴۰۳، اکتبر ۲۰۲۴

## شناسنامه ماهنامه

صاحب امتیاز: انجمن «آرمان: امیدی برای افغانستان»

مدیر مسوول: صدیق الله توحیدی

سردبیر: جاوید روستاپور

گروه نویسندگان: سید حسین اشراق، پیر جورج پیچارد، ژیل بنی

یعقوب، سید یعقوب نوید، دلبر توکلی، زلمی نشاط

صفحه آرا: طاهر پیمان

نشانی دفتر: Le Mans, France, 72000

وبسایت: Arman1.org

ایمیل: info@arman1.com

انستاگرام: arman\_org.1901

فیسبوک: aepaassociation

شماره تماس: +33780111365

تمام مقالات منتشر شده دیدگاه شخصی نویسنده آن است!

## یادداشت مدیر مسوول

### خواننده‌ی گرامی!

افغانستان کشوریست که حدود نیم قرن بحران، منازعه و جنگ را تجربه کرده و دومین کشور، با بیشترین شهروند مهاجر و آواره در سطح جهان شناخته می‌شود. بر اساس آمار منتشر شده، شهروندان این کشور در دو سال گذشته، پس از سوریه بیشترین درخواست پناهنده‌گی به اروپای غربی داده اند.

جنگ و ناامنی پس از تجاوز نظامی شوروی پیشین در سال ۱۹۷۹ میلادی به افغانستان آغاز تاکنون ادامه دارد. شهروندان این کشور با وجود جنگ‌های متوالی از زنده‌گی ناامید نیستند و تا هنوز برای یک زنده‌گی بهتر تلاش می‌کنند. گروه طالبان که در ۱۵ اگست سال ۲۰۲۱ میلادی بار دیگر به قدرت برگشتند، این بار با خشونت تمام همه حقوق انسانی و بشری شهروندان افغانستان به ویژه زنان و دختران را سلب کرده است.

طالبان با ممنوع کردن زنان و دختران افغانستان از کار، آموزش و تحصیل این قشر را از حقوق انسانی و بشری شان محروم و در خانه‌های شان زندانی کرده است.

هر چند برای مردمی که با دشواری‌های فراوان و روز افزون زیر ستم طالبان بسر می‌برند، زنده‌گی برای شان دشوار و غیر قابل تحمل است، اما جای امیدواری این است که افغانستانی‌های که در اروپا پناهنده شده اند، کشور و مردم خود را به فراموشی نسپرده، بل با ایجاد انجمن‌ها، رسانه‌های در حال تبعید، شبکه‌های فرهنگی و اجتماعی تلاش دارند تا برای کشور و مردم خود و همچنین کشورهای میزبان مصدر خدمت شوند.

یکی از نهادهای اجتماعی-فرهنگی، انجمن «آرمان: امیدی برای افغانستان» است که در پهلوی سایر فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، این ماه‌نامه را منتشر می‌کند. در این شماره پیرامون این انجمن معلومات لازم منتشر شده است که آرزو دارم مورد توجه مخاطبان قرار گیرد.

باید متذکر شد که یکی از کشورهای که قربانی خشونت هرمنوتیکال امر دینی قرار گرفته است، افغانستان می‌باشد و همین اکنون طالبان با سوء استفاده از نام «دین اسلام» افغانستان را اشغال و شهروندان این کشور را گروگان و اسیر گرفته اند، در مقاله‌ای تحت همین نام پیرامون این موضوع مهم نگاه علمی و فلسفی شده است تا مخاطب به این که چرا خشونت هرمنوتیکال در امر دینی وجود دارد

پی برده و به سوالات شان پاسخ بیابند. در بیست سال دوره جمهورییت یکی از مباحث جدی نقش جامعه‌ی مدنی در یک جامعه مدرن بود که پیوسته سبب بروز اختلافاتی نیز می‌گردید، در این شماره پژوهشی تحت عنوان «جامعه‌ی مدنی و نظام‌های ایدیولوژیک» منتشر شده است که خواننده در این مقاله تبیین و تقارن میان جامعه‌ی مدنی و نظام‌های که بر مبنای ایدیولوژی خاص به وجود آمده اند را درک خواهد کرد؛ این مقاله وجود و نقش جامعه‌ی مدنی در نظام‌های ایدیولوژیک، مانند رژیم طالبان و یا سایر حکومت ایدیولوژیک را مورد بررسی قرار داده است.

هنر تئاتر در اروپا به ویژه کشور فرانسه پیشینه تاریخی دارد، تئاتر در فرانسه همیشه مطمح نظر دانش‌مندان، روشن‌فکران و مردم عادی بوده است. در این مقاله تحت نام «وضعیت زنان در تئاتر، در قرون ۱۷ و ۱۸» به زبان فرانسه مخاطب را به قرون یاد شده برده و او را در روشنی نقش زنان در هنر تئاتر در آن سال‌ها قرار می‌دهد. تئاتر هنریست که با وجود توسعه کالای سینمایی و توسعه برنامه‌های تلویزیونی هنوز هم از جذابیت و زیبایی هنری برخوردار است و چه بسا تئاتر سبب به وجود آمدن فیلم‌های سینمایی شده است. برای دوستانی که به این هنر والا علاقه دارند خواندن این مقاله تحقیقی خالی از لذت نخواهد بود.

همچنین در این شماره گفت‌وگوی مفصل با دوکتور محمد نظیف شهرانی، استاد بشرشناسی دانشگاه اندیانی ایالات متحده امریکا در مورد افغانستان و چشم انداز میرا از بحران انجام شده است که می‌تواند خواننده را به زوایای طرح جریان اعتماد ملی افغانستان برای بیرون رفت از بحران و استقرار ثبات سیاسی در افغانستان آشنا کند و در پایان این شماره‌ی «آرمان»، مقاله‌ای در خور تأمل در مورد «تحولات اخیر در صحنه حقوق بین‌المللی در مورد وضعیت افغانستان» به نشر رسانده‌ایم.

امید است که در این شماره مطالب درخور توجه مخاطبان را آماده کرده باشیم، ما سعی خواهیم کرد تا موضوعات فلسفی، فرهنگ و اجتماعی را با نگاه ژرف پیش کش کنیم تا بتوانیم خواننده‌گان خود را در زمینه‌های مختلف کمک نماییم. ما از مخاطبان گرامی خواهش می‌کنیم اداره مجله را با فرستادن نقد و نظر کمک و همکاری نمایند.





میر حیدر مطهر،  
اساس‌گذار انجمن «آرمان: امیدی برای افغانستان»

برای معرفی انجمن «آرمان: امیدی برای افغانستان»، از این جا آغاز می‌کنم:  
«یک ملت زمانی زنده می‌ماند که بتواند فرهنگ خویش را زنده نگه‌دارد.»

در دوره‌ی اول حاکمیت طالبان بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ میلادی، این گروه تروریستی در تاریخ سوم ماه مارچ سال ۲۰۰۱ میلادی، تندیس‌های بودا، «شهمامه و صلصال» که در دل کوه‌های ولایت بامیان قرار داشتند را منفجر کرد.

این تندیس‌ها نماد تاریخ کهن و معرف افغانستان بودند که به دستور ملامحمد عمر، رهبر پیشین طالبان، تخریب شدند و چیزی جز دو مغاره و جای خالی آن‌ها باقی نمانده است. جهان از منفجر ساختن تندیس‌های بودا در شهر تاریخی بامیان شوکه شد.

این اقدام طالبان دال بر افراطیت و تندروی دینی این گروه در افغانستان است و طالبان امروز نیز همان قاتل تندیس‌های بودای بامیان هستند.

اداره علمی- فرهنگی سازمان ملل متحد- یونسکو، این اقدام طالبان را به عنوان «تروریسم فرهنگی» محکوم کرد.

در آن زمان، نویسنده این یادداشت، یکی از بنیان‌گذاران و عضو یک نهاد فرهنگی بودم و در خارج از افغانستان اقامت داشتم که وظیفه‌ی طراحی یک سال‌نامه را بر عهده داشتم. پس از انفجار و تخریب تندیس‌های بامیان، جمله‌ای «یک ملت زمانی زنده می‌ماند که بتواند فرهنگ خود را زنده نگه‌دارد» شعرگونه به ذهنم آمد و آن را در پای عکس یک نقطه عطف تاریخی در آن سال‌نامه نوشتم. بعدها، پس از ایجاد اداره موقت، این جمله بر دیوار وزارت اطلاعات و فرهنگ نوشته شد و سپس بر در ورودی موزیم ملی افغانستان حکاکی شد.

اکنون که گروه طالبان دوباره به قدرت رسیده یا قدرت به آنان واگذار شده است، دست‌آوردهای چندین ساله افغانستان از بین رفته یا در حال از بین رفتن هستند. نه تنها با حاکمیت طالبان، بلکه در طول چهل سال جنگ و خون‌ریزی که در افغانستان جریان دارد، فرهنگ غنی این کشور دچار آسیب‌های جدی شده و به طور کلی، فقر فرهنگی در این کشور سایه افکنده که نیاز به تأمل جدی دارد.

حدود ۴۰ یا ۵۰ سال پیش، شهروندان افغانستان، به ویژه مردم شهر کابل، فرهنگی بسیار غنی داشتند و فرهنگ

در افغانستان گام به گام با سایر کشورها در حال رشد بود.

برای مثال، اگر وجود تئاتر در یک کشور را به عنوان نمونه‌ای از فرهنگ عالی مردم در نظر بگیریم، حداقل مردم فرهیخته کابل به قدری به تئاتر و نمایشنامه‌ها علاقه مند بودند که برصحنه‌ای «تئاتر کابل»، که یکی از مدرن‌ترین تئاترها برای اجرای نمایش‌نامه‌ها بود، می‌نشستند و نمایش‌نامه‌های بسیار عمیق و هنری را تماشا کرده و لذت می‌بردند.

در آن زمان، به جز آثار نویسندگان افغانستان، نمایش‌نامه‌های برجسته‌ترین نمایش‌نامه‌نویسان جهان به روی صحنه می‌رفت. حدود پنجاه سال پیش، نمایش‌نامه‌ی «بازرس کل» از نویسنده قرن نوزدهم گوگول، آثار مولیر، نمایش‌نامه نویس قرن هفدهم فرانسه، «اتللو» از شکسپیر، نمایش‌نامه‌ی گناه کار شهر تولدو از آنتوان چخوف، مادر از ماکسیم گورکی، برادران کارامازوف از داستایفسکی و آثار آلبرکامو برصحنه‌ی تئاتر کابل به نمایش گذاشته می‌شد و حتا برخی از این نمایش‌نامه‌ها به قدری مورد استقبال مردم قرار گرفتند که تا شش ماه تماشاگر داشتند و گاهی پادشاه یا رییس جمهور زیر یک سقف با مردم به تماشای نمایش‌ها می‌نشستند. معلمان ما با تفاوت بین دو مکتب تئاتری؛ «استانیسلاوسکی» و «برشت» آشنا بودند و «بینویان» و «ویکتور هوگو» را از نوجوانان تا بزرگسالان می‌خواندند و شخصیت‌های داستان او را به خوبی می‌شناختند.

اما جنگ، مداخله بیگانه‌گان و رقابت ابرقدرت‌ها بر سر خاک افغانستان، تمامی این پایه‌های فرهنگی ما را از بین برد و امروز فقر فرهنگی بر مردم تأثیر گذاشته و این فقر بر پایه‌های برای گسترش افراط‌گرایی مذهبی و افراط‌گرایی در این کشور تبدیل شده است.

با توجه به این یادآوری مختصر و بحران فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در کشور، به ویژه محرومیت زنان از حقوق اساسی‌شان و ستمی که بر آنان روا داشته می‌شود، انجمن آرمان؛ امیدی برای افغانستان، پس از ثبت و راجستر در فرانسه فعالیت‌های خود را آغاز کرده است که هدف آن پی‌گیری سه مسئله مهم و حیاتی است:

- ۱- آسیب شناسی و درمان مشکلات زنان و کودکان، به ویژه در زمینه‌ی سلامت و آموزش.
- ۲- آگاهی دهی به شهروندان افغانستان، به ویژه دیاسپورای افغانستان و تبعید شده‌گان در کشورهای غربی، درباره گذشته فرهنگی و هویتی‌شان، ترویج فرهنگ تساهل و احترام متقابل، و مبارزه با افراط‌گرایی و پیامدهای ناموفق افراط‌گرایی از طریق راه اندازی کارگاه‌ها، نشست‌ها و فعالیت‌های فرهنگی- رسانه‌ای.
- ۳- انجمن «آرمان: امیدی برای افغانستان»، دارای ظرفیت، توان‌مندی و اعتبار کافی است تا در صورت فراهم شدن امکانات، با برقراری ارتباط با تمام جریان‌های سیاسی و شخصیت‌های شناخته شده و با رعایت بی‌طرفی و عدم توجه به قومیت و زبان، بتواند دولتی عادلانه و مبتنی بر خواست‌های مردم برای کنترل بحران در افغانستان ایجاد کند.

اکنون از نهادهای مسوول و ذیصلاح می‌خواهیم که دست یاری به ما دهند و مسوولیت‌های انسانی خود را در قبال مردم ستم‌دیده افغانستان برعهده گیرند.

**Afin de présenter l'association «Arman :  
espoir pour l'Afghanistan» je vais commencer à partir d'ici :  
«Une nation survit quand elle peut garder sa culture vivante.»**

Pendant la première période de leur règne (1995-2001), le groupe terroriste Taliban a fait sauter les statues de Bouddha construites au cœur de la montagne dans la province de Bamyân le 3 mars 2001. Les statues connues sous les noms de Salsal et Shammama, qui étaient des symboles de l'histoire ancienne en Afghanistan, ont été détruites et ont explosé par la fatwa du Mullah Mohammad Omar, chef du groupe de Talibans, et il ne restait que deux trous.

Le monde a été choqué par l'explosion des statues de Bamiyan, qui témoigne de l'extrémisme religieux en Afghanistan et L'UNESCO a condamné cette action du groupe Taliban comme étant du "terrorisme culturel".

À cette époque, j'étais l'un des membres fondateurs et membres d'une institution culturelle, et je résidais en dehors de l'Afghanistan, et j'étais chargé de concevoir un annuaire. Après l'explosion et la destruction des statues de Bamiyan, la phrase «Une nation survit quand elle peut garder sa culture vivante» m'est venue à l'esprit comme un poème, et je l'ai écrit au pied d'une photo d'un tournant historique dans cet annuaire. Plus tard, après la création de l'administration temporaire, cette phrase a été écrite sur le mur du ministère de l'Information et de la Culture, puis elle a été gravée sur l'entrée du Musée national d'Afghanistan.

Maintenant que le groupe Taliban a repris le pouvoir ou que le pouvoir lui a été transféré, les réalisations de plusieurs années ont été détruites ou sont en train d'être détruites. Non seulement avec le règne du groupe Taliban, mais aussi pendant les quarante années de guerre et d'effusion de sang qui se déroulent en Afghanistan, la riche culture de ce pays a subi de nombreux dommages, et en général, la pauvreté culturelle en Afghanistan a jeté une ombre qui mérite une réflexion sérieuse.

Il y a environ 40 ou 50 ans, le peuple d'Afghanistan, en particulier les habitants de la ville de Kaboul, possédait une culture très avancée et la culture en Afghanistan était florissante pas à pas avec les autres pays.

Par exemple, si nous considérons l'existence du théâtre dans un pays comme un exemple de la haute culture du peuple, au moins les gens cultivés de Kaboul étaient si intéressés par le théâtre et les pièces de théâtre que sur la scène du «Théâtre Kaboul», qui était l'un des théâtres les plus modernes pour jouer des pièces, ils se sont assis pour regarder des pièces très profondes et artistiques et les ont appréciées.

À cette période, à l'exception des créations des écrivains d'Afghanistan, les pièces des plus célèbres auteurs dramatiques du monde étaient jouées. Croyez-vous qu'il y a une cinquantaine d'années, la pièce «L'Inspecteur général» de l'écrivain du

XIXe siècle Gogol, les œuvres de Molière, le dramaturge Français du XVIIIe siècle, «Othello» de Shakespeare, la pièce «Le Pêcheur de Tolède» de Anton Tchekhov, «La Mère» de Maxim Gorki, «Les frères Karamazov» de Dostoïevski et les œuvres d'Albert Camus ont été exposées sur la scène du «Théâtre Kaboul» et même certaines de ces pièces ont été si bien reçues par les gens que ces pièces ont eu des spectateurs pendant jusqu'à 6 mois et parfois le roi ou le président assis sous le même toit avec les gens qui regardent les pièces.

Nos enseignants étaient au courant de la distinction entre les deux écoles de théâtre, Stanislavski et Bertolt Brecht et ils lisaient ou étudiaient les Misérables de Victor Hugo des adolescents aux adultes et connaissaient bien les personnages de son histoire.

Mais la guerre, l'intervention des étrangers et la concurrence des superpuissances sur le sol de l'Afghanistan ont détruit tous ces fondements culturels qui sont les nôtres, et aujourd'hui la pauvreté culturelle affecte le peuple, et cette pauvreté est devenue la base de la propagation de l'extrémisme religieux et de l'extrémisme dans ce pays.

Considérant ce bref rappel et la crise culturelle, politique et économique dans le pays, en particulier la privation des femmes de leurs droits fondamentaux et l'oppression d'entre eux, l'association «Arman : espoir pour l'Afghanistan», a commencé ses activités après s'être enregistré en France dont le but est de poursuivre trois questions importantes et vitales :

1- Pathologie et traitement des problèmes des femmes et des enfants, en particulier dans le domaine de la santé et de l'éducation.

2- Éclairer et informer le peuple d'Afghanistan, en particulier la diaspora d'Afghanistan et les exilés dans les pays occidentaux, sur leur passé culturel et leur identité, et promouvoir la culture de la tolérance et du respect mutuel, et lutter contre l'extrémisme et les conséquences infructueuses de l'extrémisme en lançant des cinémas, des conférences et des activités médiatiques.

3- En cas d'obtention des facilités, de contact avec tous les courants politiques et les personnes célèbres, de maintien de la neutralité et sans considération ethnique et linguistique, afin de contenir la crise en Afghanistan, de former un gouvernement axé sur la justice et le peuple qui, afin d'atteindre ses objectifs, l'association «Arman : espoir pour l'Afghanistan». Il possède les capacités, la capacité et la crédibilité nécessaires.

Nous demandons maintenant aux institutions responsables et compétentes de nous tenir la main et d'assumer leurs responsabilités humaines envers le peuple opprimé de l'Afghanistan.

**Mir Haidar Mutahar, fondateur de l'association.**

# خشونت و ماهیت هر منوتیکال امر دینی



سید حسین اشراق / نویسنده و پژوهشگر

## چکیده:

بحث نسبت دین با خشونت بسته‌گی به این دارد که از کدام منظر به تحلیل آن پرداخته می‌شود. برخی از رابطه علی و جنبه‌های تک بعدی آن‌ها سخن می‌گویند و عده‌ای بر تاریخ‌مندی، موقعیت‌مندی و پیچیدگی تحولات ناشی از آن‌ها نظر دارند. در صورت اول نگاه ذات گرایانه و رابطه آن‌ها علت و معلولی معرفی می‌شود، در صورت دوم زمینه‌های فرهنگی و تاریخی مهم انگاشته می‌شود، جنبه سومی را نیز تحلیل‌گران مهم می‌شمارند و آن نقش قدرت، سیاست و گرایش‌های کنش‌گران معطوف به منافع و هژمونی است.

برای کشف نسبت دین و خشونت، برخی نقطه عزیمت تحلیل را بر بنای پیش‌فرض‌های فلسفی و اجتماعی شان قرار می‌دهند، تا آنجا که موضع می‌گیرند و حتا سویه‌های ایدئولوژیک به صورت مسئله می‌دهند، به همین جهت از نقد و بررسی علمی موضوع فاصله می‌گیرند و نتیجه قابل استفاده برای دانش پژوهان را به بار نمی‌آورند.

جا دارد بحث رابطه دین و خشونت از حیث کلی گویی و یک‌سان انگاری بیرون آورده شود و جنبه‌های موردی، تجربه‌ها، اقسام آن‌ها مانند: کدام دین؟ کدام خشونت؟ در کجا؟ چگونه؟ پیش منظر و پس منظر رخدادهای ناشی از آن‌ها مورد بحث و کنکاش قرار گیرند.

در صورتی پرداختن به پرونده نسبت دین و خشونت کیفیت پیدا می‌کند که جنبه‌هایی به قول امین معلوف<sup>1</sup>: «آموزه‌های دینی با پیروانش چه کردند؟- پیروان با آموزه‌ها چه کردند؟» در موقعیت‌های متفاوت به بررسی گرفته شوند.

**واژه‌های کلیدی:** دین، خشونت، تاریخ‌مندی، قدرت، زمینه‌های اجتماعی، من- دیگری، سیالیت.

## در آمد:

در مورد نسبت دین و خشونت، برداشت‌های متنوع ارائه شده است. به همین جهت نمی‌شود روایت یگانه، غیر تاریخ‌مند یا منتزع از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آن‌ها را مطرح نمود، زیرا دین تنها محتوای نظری نیست، بلکه ابعاد متنوع تجربه بشری را نیز شامل می‌شود.

برای پرداختن به این بحث تحلیل‌گران افزون بر عوامل دیگر نقش زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی، انگیزه‌ها و گرایش‌های

۱. امین معلوف (۱۹۴۹)



عامل‌های انسانی در این عرصه را پررنگ به شمار می‌آورند. زیرا دین را مجموعه‌ای از مفاهیم انتزاعی نه، بلکه آموزه‌های زمان‌مند و به قول آرمسترانگ «به شدت اجتماعی» (Armstrong, ۲۰۱۴:۱۳) تلقی می‌کنند که در بده‌بستان با تحولات اجتماعی و فرهنگی جنبه‌های بالقوه هم‌خوان با آن‌ها شکوفا می‌شود و ارزش‌گذاری‌های خود را هماهنگ می‌کند. بنابراین از آنجا که دین مانند دیگر پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی برای داد و ستدهای متنوع مساعد می‌باشد زمینه این را دارد که در رابطه با قُرب و بُعدِ قدرت، «مفروضات بنیادین<sup>۱</sup>» اش را توجیه و «هسته‌ی سخت<sup>۲</sup>» (اشراق، ۱۳۹۷: ۱۳۹) خود را محافظت نماید.

به صورت مشخص‌تر می‌توان گفت، در صورتی که گفتمان دینی در «میدانِ قدرت<sup>۳</sup>» قرار گیرد مرزبندی می‌نماید و خود و دیگری را بر بنای سلسله مراتب مطرح می‌کند، اما اگر اصل را بر ارزش‌های اخلاقی و معنوی زیستن بگذارد، بدون شک از جاذبه‌های تسامح برخوردار می‌شود و نوعی احترام متقابل میان «من» و «دیگری» را صحنه می‌گذارد، به همین جهت در صورت نخست بحث «من استعلایی» برخاسته از استبداد مفهومی پیش می‌آید، خشونت می‌آفریند و به قول مارکس «اندوه واقعی» به بار می‌آورد و در صورت دوم از آنجا که لطافت معنوی اصیل شمرده می‌شود، دین همچون «مذهب عشق» تبارز می‌کند، احترام میان فرهنگی محتوای آن را تشکیل می‌دهد و خشونت ساختاری پا نمی‌گیرد.

شایان ذکر است، اگر دین شامل مجموعه‌ای از ارزش‌های قدسی تک آوا تلقی شود و از ویژگی‌های قراردادی و بین‌الذنهانی بیگانه باشد، غموض و تعصب به بار می‌آورد و مجالی برای مدارا، هم‌پذیری و دیگر نوازی باقی نمی‌گذارد، زیرا هویت‌سازی می‌کند و میان «خود» و «دیگری» نه تنها تفکیک به‌وجود می‌آورد که بحث برتری و فروتری را به هوای بازگشت به روزگار اسطوره‌ای غلبه شهر خدا دامن می‌زند.

اما در مقابل نظریه‌ی فوق، دیدمان دیگری نیز مطرح است که دین را اساساً یک پدیده‌ی فرهنگی در مسیر تمدن می‌شناسد و برایش نقش دگرگون ساز قایل می‌شود، نظریه‌ی که از آن به عنوان پدیده لطیف و یکی از منابع مهم قدرت نرم<sup>۴</sup> یاد می‌کند و مانند هنر و سایر مقولات فرهنگی دیگر برایش بساط پر انبساط گفت‌وگو با دیگری را در نظر می‌گیرد. نظریه‌ی دیگری که به این مسئله می‌پردازد، بررسی دین و خشونت از رهگذر «زمینه<sup>۵</sup>» است، یعنی دین را در چارچوب تحولات تاریخی مطالعه می‌نماید و مناسبات اش را به عنوان نهاد اجتماعی - فرهنگی با سایر نهادها مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این چشم انداز دین محتوای نظری به‌شمار می‌رود که در چارچوب زمانی قرار می‌گیرد و تأثیر آن دو بر یکدیگر نیز بررسی می‌شود، در این تحلیل دین با توجه به «ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی خشونت» (گالپینی، ۱۳۹۵: ۴) یا عدم خشونت در جوامع در مراحل مختلف فرایند تحول خود از کارکردهای جدید برخوردار می‌گردد و ممکن است خشونت زدا یا خشونت زدا شود.

دسته‌ی دیگر، از دین به عنوان یک پروسه سخن به میان می‌آورند، آن‌ها به این نکته پرداخته‌اند که دین در پروسه‌ی انکشاف خود کدام مراحل را طی می‌کند و در کدام یک از این مراحل لطیف‌تر یا خشن‌تر می‌شود. در خصوص نظریه‌ی معطوف به «زمینه»، ادبیات جامعه‌شناسی دینی مباحث متنوعی را مطرح کرده است. برای مثال، دیدگاه رادیکال بدین باور است که ما برای تحلیل رابطه‌ی دین و خشونت باید طبقه‌ی اجتماعی حاملان ایمان دینی را بررسی کنیم. در این صورت خواهیم دید که دین واحد ممکن است بسته به گرایش حاملانش از چهره خشن یا لطیف برخوردار شود. لذا برای آن که ببینیم چرا از دینی در یک جا قرائت خشونت آمیز و در جای دیگر خوانش توأم با سماحت و سهولت ارائه گردیده، باید به زمینه‌های اجتماعی آن مراجعه نماییم. روندی که نشان می‌دهد با وجود مفروضات بنیادین یک‌سان هر دینی، تغییر در هندسه و ثقل عناصر آن دین تغییر از یک بستر اجتماعی به بستر اجتماعی دیگر را به‌وجود می‌آورد.

تجربه‌های تاریخی نیز نشان داده‌اند که نهادهای جانبی دین نیز بیشترین تأثیر را بر نهاد دین گذاشته‌اند. از این رو در آغاز می‌باید مناسبات بنیادین دین با سایر نهادها در نظر گرفته شود، تا روشن گردد که کدام دسته از مناسبات و «پیوند

1. basic assumption

۲. هسته سخت (hard core) : اصطلاح معروف ایمره لاکاتوش فیلسوف مجارستانی است.

هسته سخت به استخوان بندی یک برنامه گفته می‌شود که شامل فرضیه‌های نظری بسیار کلی که مقوم و اساس یک نظریه علمی به شمار می‌آیند، باشد.  
۳. «میدان» در جامعه‌شناسی پیر بوردیو، «حوزه کنش به لحاظ اجتماعی بر ساخته شده است که در آن عاملان با برخورداری از منابع متفاوت با یکدیگر روبرو می‌شوند تا روابط قدرت را حفظ یا دگرگون نمایند» (بوردیو، ۱۳۸۶: ۸۴).

4. soft power

5. context

های گزینشی<sup>۱</sup>، میل به خشونت و بی‌اعتنایی به منطق «تفاوت» (Derrida, ۱۹۷۷: ۲۹۷) بیش‌تر نموده اند. ممکن است خشونت آمیز شدن نهاد دین ناشی از همجواری آن با نهاد دولت باشد، مثلاً دولت از دین بخواهد خشونت را که مطلوب دولت است موجه معرفی کند، یا محروم بودن از چشمه‌های قدرت، که عده ای را به گونه‌ی برانگیزد تا برای تسلط مدعیات ایدئولوژیک شان که صبغه‌ی قدسی به آن بخشیده اند به خشونت رو آورند.



ژاک دریدا، فیلسوف الجزایری تبار فرانسوی، ۱۹۳۰ - ۲۰۰۴

گاهی ممکن است دست اندکاران نهاد دین در چالش با کارگزاران سایر نهادها از رقابت فرو ماند و احساس کنند که گرفتار بحران گردیده و رقبا در حال پیش روی و غلبه هستند. در این شرایط ممکن است در درون خود نهاد دین نخبه‌گان خاصی در مقابل روایت در حال زوال،

با استفاده از جاذبه نوستالژی قدرت راه جدیدی عرضه کنند و برای حفظ اقتدار نهاد دین، از منابع خارج از آن بهره ببرند و آن یافته‌ها را در داخل نهاد دین درونی نمایند تا بتوانند جایگزین جدید در برابر رژیم حقیقت مسترخی شده نهاد دین را فراهم نمایند و از این رهگذر نوعی تغییر درونی در نهاد دین به وجود آورند و چه بسا این فرایند یکی از عوامل خشونت بار شدن نهاد دین باشد. بنابر این ضروری به نظر می‌رسد برای فهم مسئله به جای نگاه یک‌سویه، نوعی منطق خاکستری هماهنگ با متغیرهای متنوعی در نظر گرفته شود. از همین جهت تعیین این که دین لزوماً توجیه‌گر خشونت است یا آن را از بنیان مردود می‌شمارد دشوار به نظر می‌رسد. نسبت دین با خشونت متأثر از متغیرهای گوناگون است که اینک به آن‌ها پرداخته می‌شود:

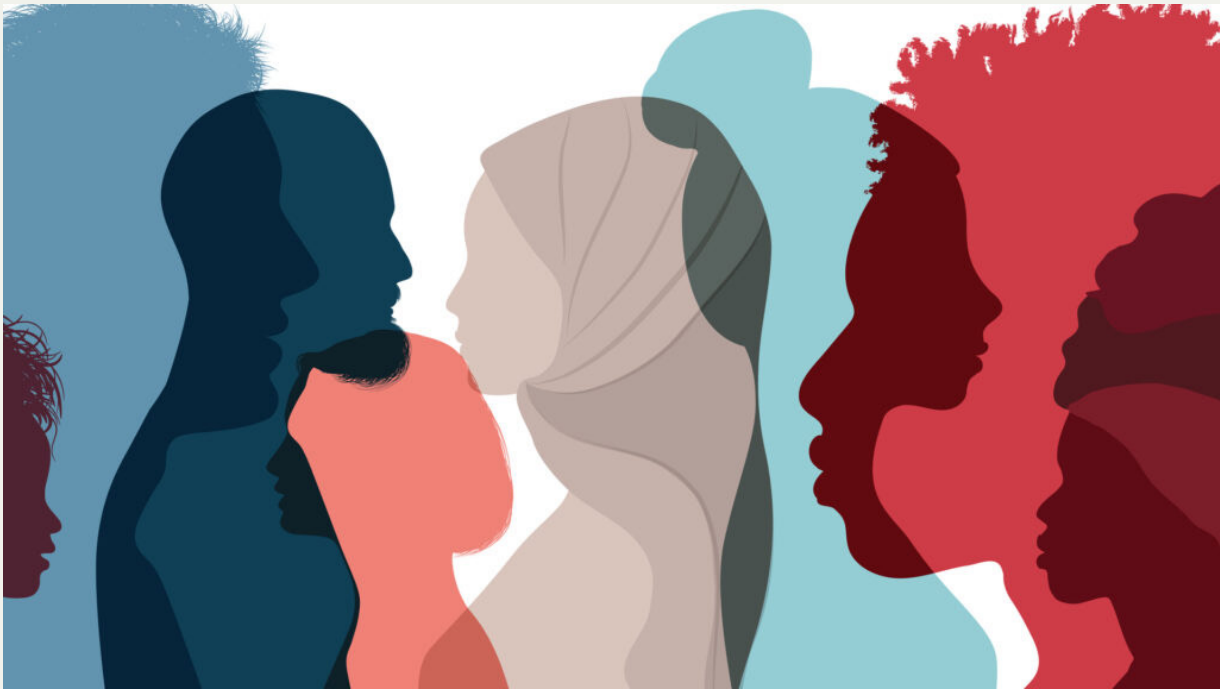
۱. کشف و دستیابی به گوهر امر دینی پیچیده است و از رهگذر ساده سازی مسایل مقدور نمی‌باشد. امر دینی در تجلیات و ظهورات خویش همواره تاریخ‌مند و موقعیت مند است. ویژگی کرونوتوبی<sup>۲</sup> فهم امر دینی را در چرخه‌ی تفسیر قرار می‌دهد از دسترس فهم ناب دور می‌نماید. دین از این منظر در تجلی اجتماعی خویش پدیدار زمانی و مکانی است، بنابراین در تغییرات زمینه و زمانه‌ی خودش دچار دگرذیسی می‌شود. چنین خصلتی، جنبه‌های امر دینی را تحول پذیر می‌کند و از ماهیت سیال و منعطف برخوردار می‌نماید. ویژگی که امر دینی را به لحاظ ظهورات‌اش در تناسب با تغییراتی قرار می‌دهد که در زمانه‌ی او رخ داده است. این تناسب افزون بر این که جنبه‌های گوناگون را در بر می‌گیرد در رابطه با مقوله‌ی خشونت نیز خود را نشان می‌دهد.

۲. در صورتی که دین‌داران در رابطه با آموزه‌های دینی شان رویکردهای انحصار گرایانه در باب حقیقت را در پیش بگیرند، افزون بر این که باب گفت‌وگو با دیگران را می‌بندند زمینه‌ی حیات اجتماعی متمدانه را نیز با دشواری روبرو می‌کنند، دشواری که قرائت‌های یک‌سویه و تمامیت خواهانه را برای پرداختن به مسایل اساسی تلقی می‌کند و فرصت‌های مناسب گزینشی‌های منطقی برای مواجهه با چالش‌های جزم اندیشی را نادیده می‌انگارد.

۳. در تعیین نسبت میان امر دینی با خشونت، ما به جای این که گوهر امر دینی را تجربه نماییم، با تجلیات و ظهورات آن روبرو هستیم، گوهر امر دینی هیچ‌گاهی به صورت بلاواسطه و مستقیم با پدیده‌ها و از جمله جوامع نسبت برقرار نمی‌کند. به همین دلیل است که دین در بسترهای اجتماعی متفاوت و مقاطع زمانی مختلف تجلیات متفاوت و گوناگون به خود می‌گیرد و در اشکال متفاوت آشکار می‌شود. این امر نشان می‌دهد که ظواهر و تجلیات امر دینی، به‌خصوص در تعیین

۱. تعبیری از ماکس وبر که ایشان نیز از گوته به عاریت گرفته است.

۲. کرونوتوپ (مکانی - زمانی) cronotop ۲



نسبت آن با پدیده‌های اجتماعی از قبیل خشونت، اهمیت به مراتب بیشتر از سایر جنبه‌های امر دینی دارد. از همین بابت با توجه به تغییرات تجلیات امر دینی در بسترهای اجتماعی و تاریخی مختلف، نسبت دین با خشونت نیز، در هر دوره از نو بازنگری شده و سامان می‌یابد.

توجیه خشونت با تأیید آموزه‌های دینی در یک دوره، و نفی آن در دوره دیگر، با وجودی که نشانه ماهیت پارادوکسیکال امر دینی است، اما مهم‌ترین جنبه همانا تأثیر تغییر شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی بر امر دینی و ظهورات متنوع آن می‌باشد. بر این اساس، به جای تعیین نسبت مطلق با امر دینی، بهتر است امر دینی را در هر دوره زمانی به صورت متفاوت و ویژه در نظر بگیریم و نسبت آن را با خشونت تبیین نماییم.

خطر از آنجا ناشی می‌شود که در جوامع انسانی ماهیت سیال ادیان نادیده گرفته شده و مغفول واقع گردیده است، در واقع نپذیرفتن قرائت‌های متنوع از دین و اصرار بر ابدی کردن نوعی بازی زبانی، توهم «حقیقت برتر من» را به وجود می‌آورد. این امر توقعات تمامیت خواهانه در میان پیروان ادیان را بیشتر نموده و زمینه تعمیق جزم اندیشی را نیز وسعت بخشیده است. خشونت که اکنون در جوامع مختلف مشاهده می‌شود همه ناشی از وضعی است که پیروان ادیان نگاه تمامیت خواهانه به آموزه‌های دینی و اراده برای بستن عرصه بازی تمایزها دارند.

وقتی پذیرفته نمی‌شود که ادیان ماهیت سیال داشته باشند و متناسب با شرایط تاریخی و اجتماعی- فرهنگی صورت‌بندی‌های متفاوت به خود بگیرند، توجیه خشونت امکان پذیر می‌شود. از همین رهگذر است که تمامیت خواهی ناشی از خوانش یگانه، همواره برای درهم آمیزی دینداری و خشونت در جهت تصفیه‌های ایدئولوژیکی و فرقه‌ای نقش ایفا نموده است.

۴. امر دینی لایه‌های مختلفی دارد. مهم‌ترین لایه امر دینی، آموزه‌های آن است. آموزه‌های دینی حتا اگر مدعی کل حقیقت امر دینی نباشد، بخش مهمی از آن را نمایندگی می‌کند و تا حد زیادی چگونگی و ابعاد امر دینی را بر ما آشکار می‌نماید. بنابراین، برای تعیین نسبت امر دینی با پدیده‌های اجتماعی، یکی از بهترین راه‌ها، مراجعه به آموزه‌های دینی است. آموزه‌های دینی، در هر حالت، برای توصیف و تبیین امر دینی سامان یافته اند، لذا نمی‌توان مدعی دین شناسی شد، مگر این که به آموزه‌ها و تعالیم آن دین، به عنوان مرجع و منبع اصلی فهم دین مراجعه کرده باشیم.

فهم آموزه‌ها اما به سادگی صورت نمی‌پذیرد، آموزه‌های دینی مانند هر رخداد اجتماعی دیگر، دارای جنبه‌ها و ابعاد متعدد است. فهم این لایه‌ها و ابعاد، به متدها و تکنیک‌های خاصی نیاز دارد؛ روش‌هایی که مستلزم مجموعه از آموزش‌های تخصصی روش‌مند در قالب علوم انسانی است. آموزه‌های دینی، به بیان ساده، ماهیت هرمنوتیکال و تفسیری دارد، این ویژگی باعث می‌شود که فهم آموزه‌های دینی نیز به سادگی امکان پذیر نباشد. در قرائت یکتا انگار، معمولاً از جنبه‌های هرمنوتیکال و تأویلی آموزه‌های دینی غفلت می‌شود و از این رو قرائت و خوانش تمامیت‌خواهانه از آموزه‌ها شکل می‌گیرد. این در حالی است که آموزه‌های دینی در مقام آموزه بنیادین، محمل‌های زیادی با خود دارد و بنابراین، تفسیر و خوانش





به صورت مشخص تر می توان گفت، در صورتی که گفتمان دینی در «میدان قدرت» قرار گیرد مرزبندی می نماید و خود و دیگری را بر بنای سلسله مراتب مطرح می کند، اما اگر اصل را بر ارزش های اخلاقی و معنوی زیستن بگذارد، بدون شک از جاذبه های تسامح برخوردار می شود و نوعی احترام متقابل میان «من» و «دیگری» را صحنه می گذارد، به همین جهت در صورت نخست بحث «من استعلایی» برخاسته از استبداد مفهومی پیش می آید، خشونت می آفریند و به قول مارکس «اندوه واقعی» به بار می آورد و در صورت دوم از آنجا که لطافت معنوی اصیل شمرده می شود، دین همچون «مذهب عشق» تبارز می کند، احترام میان فرهنگی محتوای آن را تشکیل می دهد و خشونت ساختاری پا نمی گیرد.

واحدی از آن امکان پذیر نیست. بی توجهی به این نکته همان مشکلی است که امروزه سرنوشت گفتار مسلط دینی در کشورها به بحران گسترده انجامیده است. روی آوردن به آموزه های دینی، پیشاپیش مستلزم پذیرش امکان قرائت ها و خوانش های متکثر از یک آموزه دینی است و این همان نکته بنیادینی است که میان خوانش های یکتانگار و سنتی از دین و خوانش های عقلانی و معاصر برای «مهار کردن بیزاری» (شلایشرت، ۱۳۸۰: ۱۸۱) فاصله ایجاد می کند.

۵. یکدستی و انسجام در سرشت آموزه های دینی نیز دیده نمی شود. در بسیاری از ادیان، آموزه های پارادوکسیکال زیاد به چشم می خورند. به تناوب فرصت ها و شرایط تاریخی که پیش می آید، برخی از این آموزه ها برجسته و برخی دیگر مغفول واقع می شوند. در واقع، به رغم تأکید ادیان بر همه جانبه نگری و طرح روایت های کلان، درک و فهم پیروان آن ها هیچ گاه به صورت جامع و فراگیر از آموزه های دینی صورت نمی گیرد. پیروان از باب داشتن علایق و منافع بشری، همواره بخشی از تعلیمات و آموزه ها را بر بخش دیگر ارجحیت و اولویت می دهند و این امر در شکل گیری نوعی از خوانش و تفسیر متفاوت از آموزه های دینی نقش اساسی دارد. به لحاظ درون دینی، هیچ ملاک و معیاری نیز وجود ندارد تا بر بنای آن بتوان اصالت و برتری یک مجموعه از آموزه را بر سایر آموزه ها اثبات کرد. از این لحاظ، انتظار این که ادیان لزوماً پیروان خویش را در مسیر واحدی هدایت کنند یا رفتار و کردارهای واحدی را در آن ها برانگیزانند، واقع بینانه نیست. برای رفع این مشکل، توقع از ادیان به جای ایستا و تمامیت خواهانه، بایستی زیباشناسانه، پویا و معطوف «تحول پذیری و نسبیّت مصلحت» (ریسونی و باروت، ۱۳۸۵: ۱۷۶) باشد.

۶. برای مهار خشونت، در میان پیروان ادیان، شاید به قرائت ها و خوانش های جدید یا بازخوانی خوانش های قدیمی خشونت گریز، از قبیل خوانش های عرفانی یا فلسفی ضرورت باشد؛ اما این مشکل را می توان با پایین آوردن توقعات از آموزه های دینی و خوانش های مرتبط با آن نیز حل کرد. مسئله اصلی از این لحاظ آن است که پیروان ادیان باید به جای انتظارات مطلق گرایانه، توقعات نسبی از خوانش های تفسیری خویش از آموزه های دینی داشته باشند.

متناسب نمودن توقعات با نیازهای زمان هم امکان طرح گزینه‌های متفاوت را تسهیل می‌کند و نیز به پیروان ادیان مجال می‌دهد که از تلاش «برساختن هویت برای یکسان سازی» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۰) فاصله بگیرند، تا با گذار از توهم «همه یا هیچ» فرصتی را برای «نقد گذشته» (یثربی، ۱۳۸۷: ۲۸) «ترکیب افق‌ها» (Gadamer, ۲۰۰۶: ۳۰۵) و دگراندیشی مهیا نمایند.

### نتیجه:

بحث حاضر نشان‌دهنده این واقعیت است که کارکرد ادیان در رابطه با خشونت یک‌سویه نیست. ادیان گاه مشروعیت بخش خشونت‌ها و گاه منافی آن‌ها بوده‌اند. بهمین جهت توصیه می‌شود که برای تحلیل متون و آموزه‌های دینی و تسنخ آن‌ها با خشونت می‌بایست به سراغ زمانه و زمینه‌های مربوط به آنها رفت و از تحلیل مناسبات تجربه‌های دینی و استراتژی‌های خشونت غافل نشد.

خشونت با وجودی که با روایت بازگشت به گذشته در کسوت امر دینی در جوامع نمایان شده است، اما این مسئله موجب نمی‌شود که خشونت‌های هولناک سیاسی، نژادی، قومی، جنسیتی و ایدئولوژی‌های غیردینی نادیده گرفته شوند. به همین جهت نمی‌توان در قالب روایت کلان از رابطه قطعی خشونت و دین و همچنان «خشونت ناب دینی» سخن به میان آورد، زیرا در جهان اجتماعی همه چیز انسانی، اجتماعی و مرکب است. آموزه‌های خشونت‌آمیز نیز اگر تأیید اجتماعی نیابند و بستری رشد پیدا نکنند، منسوخ می‌شوند.

رابطه دین با خشونت قبل از اینکه سراسر الهیاتی باشد، از جنبه‌های جامعه‌شناختی و جیوپولیتیک نیز برخوردار است. بهمین جهت خشونت‌های سیاسی موجود با رنگ و بوی دینی در کشورهای گوناگون، محصول مجموعه از عوامل داخلی و خارجی است. این امر به ما می‌آموزاند که میان انگیزه‌های دینی خشونت و مشروعیت بخشی مذهبی تفاوت قائل باشیم. همچنان تشخیص بدهیم که: در ظهور این خشونت‌ها، آموزه‌های دینی مؤثر بوده‌اند؟ یا توسل جستن به دین برای مشروعیت بخشی به آن‌ها؟؛ تشخیصی که نشان می‌دهد کارکرد دین هم مشروعیت بخشی به خشونت و نیز مشروعیت زدایی از آن بوده می‌تواند.

از نظر ما آموزه‌های دینی همواره در بستر اجتماعی و تاریخی از نو صورت بندی می‌شوند، به همین جهت صورت‌بندی‌ای تاریخی و اجتماعی‌ای مسئله را مهم می‌شماریم و تحلیل‌ها در همین چارچوب در نظر گرفته شود.

### منابع:

- اشراق سید حسین (۱۳۹۷). در باره فلسفه علوم اجتماعی، کابل: انتشارات عازم.
- بورديو پي یر (۱۳۸۶). علم علم و تأمل پذیری، ترجمه یحیی امامی، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- ریسونی احمد - محمد جمال باروت (۱۳۸۵). گفتگو‌هایی برای قرن جدید (متن، واقعیت، مصلحت)، ترجمه محمد محق، مشهد: به نشر.
- شلایشرت هوبرت (۱۳۸۰). شگرد‌ها، امکان‌ها و محدودیت‌های بحث با بنیاد گرایان، ترجمه محمد رضا نیکفر، تهران: طرح نو.
- کاستلز مانویل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: قدرت و هویت، ج ۲، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- گالپینی انریک (۱۳۹۵). بررسی رابطه دین و خشونت در مصاحبه با پروفیسور انریکو گالپینی (مصاحبه - ۴ مهر) / [www.alwaght.com](http://www.alwaght.com).
- یثربی سید یحیی (۱۳۸۷). عیار نقد، قم: بوستان کتاب.
- Derrida Jacques (۱۹۷۷). *The Politics of Friendship*, translated by George Collins, London: Verso.
- Gadamer Hans Georg. (۲۰۰۶). *Truth and Method*. Translation revised by Donald G. Marshall. New York. Continuum book.
- Karen Armstrong (۲۰۱۴). *Karen Armstrong's thinking shifts on religion and violence*, interview by: Paul Elie, Nov ۱۳ / [www.laimes.com](http://www.laimes.com).



## دوکتور محمد نظیف شهرانی: تمرکز و قومی شدن قدرت با وابسته‌گی خارجی، عامل اصلی و اساسی فاجعه در افغانستان است

سه سال پس از سقوط نظام جمهوریت و قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان در افغانستان، هیچ‌کس حکومت این گروه را به رسمیت نشناخته و با گذشت هر روز آنچه در افغانستان زیر اداره طالبان جریان دارد، سبب نگرانی جدی کشورهای منطقه و جهان، سازمان‌های بین‌المللی و سیاسیون افغانستان شده است.

طالبان در سه سال و اندی، تمامی دست‌آوردهای دو دهه‌ی گذشته‌ی افغانستان که به کمک جامعه جهانی شکل گرفته بود را نابود کرده، شهروندان آن را از تمامی حقوق اساسی شان محروم ساخته، بر بنیاد گزارش‌ها یک سوم جمعیت این کشور مجبور به ترک کشور خود شده‌اند، تمامی زیربناها و سکتورهای دولتی و خصوصی فلج شده و شیرازه‌ی حکومت داری از هم پاشیده و در حال حاضر ۹۰ درصد جمعیت افغانستان زنده‌گی روزمره شان وابسته به کمک‌های بین‌المللی است.

چشم‌انداز آینده افغانستان زیر کنترل طالبان همچنان تیره و تاریک به نظر می‌رسد. افزون بر این‌ها؛ با تجمع، گسترش و فعالیت روز افزون گروه‌های تروریستی، منطقه‌ای و جهانی به حمایت و هماهنگی طالبان در افغانستان، بیم آن می‌رود که این کشور بار دیگر به لانه امن تروریسم بین‌المللی مبدل شده و اگر جامعه جهانی به این معضل توجه نکند، امنیت منطقه و جهان را این گروه‌ها با خطر جدی مواجه خواهند کرد.





**یکی از راه‌های موثر که سبب رفع تنش‌های قومی شود، این است که قدرت در افغانستان غیر متمرکز شود و حق اداره‌های محلی به خود مردم محل سپرده شود. در حال حاضر مشکل اصلی این است که هر قوم می‌خواهد بیشترین قدرت را آن هم در مرکز در دست داشته باشد و وقتی یک قوم بیشترین قدرت را در دست داشت، بیشترین ثروت را نیز می‌داشته باشد، بنابراین راه حل تقسیم قدرت با ایجاد یک حکومت غیر متمرکز است که به اساس آن اداره‌های محلی به خود مردم محل واگذار شود و حکومت مرکزی بتواند از مشکل سیاسی شدن هویت‌های قومی جلوگیری کند.**

دار و ندارشان تاراج می‌شد و به همین اساس بود که در جوامع استعماری که تحت قدرت نظامی غربی‌ها بود، مبارزات آزادی بخش شروع شد تا این که جنگ دوم جهانی آغاز شد. با آغاز جنگ دوم جهانی، چیزی بسیار مهمی که در ممالک تحت استعمار صورت گرفت این بود که بسیاری از این کشورها آزادی و استقلال خود را گرفتند، اما نوع تازه‌ی استعمار به میان آمد و جوامع جهان سوم را با چالش مواجه کرد و آن این بود که امپراطوری‌های جدید به جای لشکرکشی و قدرت نظامی، این بار این کشورها را به وابسته‌گی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سایر وابسته‌گی‌ها مواجه کرده و با این روش، شرایط را به شکلی زمینه سازی کردند که وقتی این ممالک با مشکلات سیاسی و جنگ داخلی و مشکلات اقتصادی مواجه می‌شدند، مجبور بودند کشورهای استعمارگر را دعوت کنند تا بیایند و این‌ها از این مشکل نجات دهند؛ این استعمار جدید نوعی (استعمار دعوتی) است که خود امریکایی آن را «امپراطوری اعتماد» می‌نامند. ادعای شان این است که ما میان خود و کشورهای کوچک اعتماد خلق کردیم، اما در واقعیت این اعتماد نه، بل یک وابسته‌گی است که مجبور

پرسش اساسی که مطرح است این که، برای بیرون رفت از وضعیت افغانستان که نزدیک به نیم قرن با جنگ، بحران سیاسی و بی ثباتی مواجه است چه باید کرد و با چه راهکار و برنامه‌ی می‌شود افغانستان به صلح و ثبات دایمی دست پیدا کند؟ در رابطه به همین موضوع و این که عامل بی‌ثباتی متداوم در افغانستان چه است، صدیق الله توحیدی، مدیر مسوول مجله آن‌لاین آرمان، ارگان نشراتی انجمن آرمان؛ امیدی برای آینده افغانستان، با دوکتور محمد نظیف شهرانی، استاد انسان‌شناسی و مطالعات در دانشگاه ایندیانا بلومینگتون ایالات متحده امریکا و از چهره‌های سرشناس و مطرح افغانستان که در نشست‌ها و محافل بین‌المللی که پیرامون وضعیت افغانستان برگزار می‌شود همواره اشتراک و سخن‌رانی می‌کند، گفت‌وگوی ویژه‌ای انجام داده و در نخست از او پرسیده است که چرا جوامع عقب مانده مثل افغانستان گرفتار بحران‌های مختلف می‌شوند؛ مانند بحران سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره، عوامل این همه بحران چه است؟

**دوکتور شهرانی:** ساختار قدرت‌های جوامع بین‌المللی از آغاز استعمار و پسا استعمار مهم‌ترین علت پس‌مانی و هرج‌ومرج سیاسی در جوامع استعمار زده، یا کشورهای جهان سوم بوده است. اما به این موضوع توجه چندانی نشده است، چون استعمار شکل خود را تغییر داد، ولی ما آن را به شکل قدیمی می‌شناسیم؛ یعنی این که یک قدرتی با قوه نظامی خود هجوم می‌آورد و یک جامعه را تسخیر می‌کند و دار و ندار آن را به تاراج می‌برد، در گذشته چنین بود و قدرت‌های استعماری به همان شکل آمده بودند.

استعمار انواع مختلف دارد که مهم‌ترین آن‌ها استعمار اقتصادی یا (امپریالیسم تجارتي) است که با به وجود آمدن شرکت شرقی هند، پس از ۱۶۶۸ در قرن ۱۷ آغاز شد؛ پس از آن وقتی که منافع کشورهای استعماری را تامین کرد، شرکت‌های تجارتي از حکومت‌های شان تقاضا کردند حالا که منافع اقتصادی را تامین می‌کنیم، شما باید از ما حمایت کنید و حمایت شان هم این بود که باید قوای نظامی آنجا می‌رفت که در نتیجه آن امپراطوری تجارتي به امپراطوری‌های نظامی تبدیل شد و تقریباً تا جنگ جهانی دوام کرد. اما بعداً ممالک مستعمره شده متوجه شدند که قدرت‌های استعماری با آوردن تجارت از منابع و ثروت‌های دیگر جوامع استفاده می‌کردند و وقتی با قدرت نظامی منابع و ثروت آن کشورها را تاراج می‌کردند و به همین دلیل کشورهای تحت استعمار به مقاومت متصل شدند و این مقاومت یک ضرورت بود، چون اگر مقاومت نمی‌کردند تمامی



می‌سازد کشورهای کوچک را که طرف قرار گیرند، به‌خصوص زمانی که جهان دو قطبی (کمونیسم - کپیتالیسم) بود و یکی از کشورهای وابسته به هر دو طرف افغانستان بود؛ شمال مربوط شوروی‌ها بود و جنوب را امریکایی‌ها وابسته کرده بودند و حتی سیستم تحصیلی، بورسیه‌ها و سکالرشپیپ‌ها هم بین این دو قدرت تقسیم شده بود که در نتیجه‌ی این زد و بندهای فکری، احزاب چپ و راست ایجاد شد و صحنه سیاسی افغانستان را مختل ساختند و در نهایت شوروی‌ها موفق شدند که کودتای هفت ثور صورت بگیرد.

پس از کودتای هفت ثور، وقتی کمونیست‌ها در افغانستان قدرت را در دست گرفتند، مجبور شدند که شوروی‌ها را دعوت کنند که این همان «استعمار دعوتی» که به آن اشاره کردم را عملاً پیاده کردند، اما پس از آن جنگ‌های مردمی برعلیه حکومت‌های کمونیستی آغاز شد که این جنگ‌ها را امریکا با دادن پول بی‌شمار وابسته به خود ساخت و مسیر جهاد مردمی را تغییر داده و آن را به یک بازی جنگ سرد تبدیل کردند؛ یک طرف شوروی کمونیست‌ها را حمایت کرد و از جانب دیگر غربی‌ها و در رأس امریکایی‌ها هفت تنظیم را در پاکستان پول دادند و مهار خود کردند و در نهایت جنگ سرد را بردند

و جهاد مردم افغانستان به عنوان یک ابزار برعلیه شوروی استفاده شد.

پس از آن امریکایی‌ها افغانستان را نادیده گرفتند و جنگ‌های داخلی شروع شد و در نهایت طالبان را ایجاد کردند و طالبان سازمان‌های تروریستی مثل القاعده را به افغانستان آوردند و گفته می‌شود که القاعده به امریکا حمله کرد، اما حمله ۱۱ سپتامبر به امریکا هنوز واضح نیست که کار القاعده بوده یا خیر، اما امریکا یک دلیلی پیدا کرد که سبب شد نیروهای نظامی خود را به افغانستان دعوت کند و پس از آن تا امروز آنچه ادامه دارد برهمگان روشن است، اما بحث برسر این است که کشورهای استعمار زده و جهان سومی نمی‌توانند نظام سیاسی خودشان را تعیین کنند، به این دلیل که وابسته‌گی این‌ها را اجازه نمی‌دهد.

در مورد افغانستان هم مسئله همین است، نقشه‌ی افغانستان، نام

افغانستان، قانون‌های اساسی افغانستان و نوعیت حکومت‌های افغانستان توسط خود شهروندان این کشور ساخته نشده، بلکه توسط استعمارگران ساخته شده و همه چیز افغانستان تقلبی، تقلیدی و ساختگی است.

**آرمان:** در تاریخ معاصر افغانستان وقتی نام دولت را می‌گرفتند آن را «دولت خداداد» می‌گفتند، با این پس‌وند چه را می‌خواستند ثابت کنند؟

**دوکتور شهرانی:** نه دولت خداداد نبود، بلکه دولت استعماردار افغانستان بود، این توجیه به‌خاطری بود که مشروعیت این دولت از مردم گرفته نشده، بلکه از خدا گرفته شده، اما واقعیت امر این بود که خدا هم مشروعیت او دولت را نداده بود. وقتی عبدالرحمان خان توسط جنرال انگلیس در کابل تاج گذاری شد، پس از آن در کتاب خاطرات خود ادعا کرد که خواب خدا را یا حضرت پیامبر را می‌دیده و از طرف خدا بالای مردم به



کمونیسته‌ها، تلاش‌های زیادی صورت گرفت که با امریکایی‌ها بیشتر نزدیک باشند، اما امریکایی‌ها به دلیل این که با پاکستان ارتباط نزدیک داشتند و افغانستان با پاکستان به دلیل مسائل سرحد و مرز دیورند مشکلات جدی سیاسی داشت، نپذیرفتند که با افغانستان ارتباط سیاسی نزدیک داشته باشند. پس از آن داوود خان به شوروی مراجعه کرد که آن‌ها پذیرفتند و آماده شدند که از افغانستان حمایت کنند که ۱۰۰ میلیون دالر در سال ۱۹۵۴ به افغانستان کمک کردند که بخشی بیشتر این کمک‌ها شامل تانک‌ها و توپ‌های باقی مانده از جنگ دوم جهانی بود که با تغییر رنگ و ترمیم در اختیار حکومت وقت افغانستان قرار گرفتند و این کمک برای افغانستان بسیار حائز اهمیت بود، به‌خاطر که تا پیش از آن حکومت قدرت کافی برای مهار کردن مردم در ولایات را نداشت و مردم این توانایی را داشتند که در مناطق دور دست، حکومت را به چالش بکشند، ولی با به دست آوردن این تجهیزات حکومت نیرومندتر شد و اطراف را تحت کنترل خود گرفت و پس از آن نهادهای آموزشی و تحصیلی نظامی به شوروی‌ها داده شد که این کار یک تعادل نسبی را در کوتاه مدت به میان آورد و در پهلوی این، برای جلوگیری از خیزش‌های مردمی بر علیه حکومت، تعداد مکاتب و خوابگاه‌ها را در مرکز افزایش دادند تا جوانان را از مناطق دور دست به مرکز بیاورند و با جای دادن شان در خوابگاه‌ها خواستند آن‌ها را کنترل کنند، اما پس از آن که جوانان درس خواندند و فکر و جریان سیاسی برای خود انتخاب کردند، حکومت آن‌ها را کنترل نتوانست و دانش‌آموزان این مکاتب به اندیشه‌های گوناگون جذب شدند و شهرها را نتوانستند کنترل کنند.

**آرمان:** پس از سپری شدن جنگ سرد، دیگر اختلاف بین اعضای احزاب چپی یا کمونیستی با مسلمانان و طرفداران چین، امریکا و سایر کشورها وجود نداشت، اما پس از آن اختلاف‌های قومی تبارز کرد، از نظر شما اختلاف‌های قومی در افغانستان از کجا آغاز شد؟

**دوکتور شهرانی:** در خصوص این موضوع من یک مقاله جامع در سال ۱۹۸۶ میلادی نشر کردم؛ وجود تفاوت‌های زبانی، تباری، قومی و نژادی، دینی و مذهبی به ذات خود در یک جامعه مشکل‌زا نیستند. مردم افغانستان با همین تفاوت‌ها، صدها سال در کنارهم زنده‌گی کردند، اما مفکوره‌ی ملی‌گرایی سبب سیاسی شدن هویت‌ها شد؛ این مفکوره‌ی ملی‌گرایی در جامعه‌ی که چند قومی بود عامل بحران سیاسی شدن هویتی شد. بریتانیایی‌ها که رابطه نزدیک با عبدالرحمان خان و قوم او داشتند، وی را بر قدرت آوردند، با نام گذاری این کشور به افغانستان در حقیقت، ملیت افغانستان را پشتون/افغان تعیین

عنوان امیر تعیین شده است و پس از آن ملاها را جمع کرده و کتابی که تحت عنوان «دین و دولت» نشر کرده و اقدام‌های می‌کند که به مردم بگوید که مشروعیت حکومت خود را و حق حکومت کردن بالای مردم را برایش پروردگار داده است.

**آرمان:** پس از روی کار آمدن نادرخان تا ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی، یک ثبات نسبی در افغانستان به وجود آمد، اما پس از آن که کودتای داوود خان صورت گرفت و به دنبال آن، در هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، حزب دموکراتیک خلق علیه جمهوریت داوودخان کودتا کرد که دو تغییر سیاسی در افغانستان صورت گرفت، به نظر شما، بی‌ثباتی نظامی و اجتماعی در افغانستان از کودتای داوود خان آغاز شد یا با کودتای حزب دموکراتیک خلق، و یا هر دو زمینه را برای بی‌ثباتی در فراهم ساخت؟

**دوکتور شهرانی:** این دو رویداد سیاسی باهم رابطه بسیار نزدیک داشتند که بازهم ریشه شان به وابسته‌گی بیرونی ارتباط داشت که افغانستان یک کشور کاملاً وابسته شده بود. در جریان دوره صدارت داوود خان، بحث بر سر این بود که باید با امریکا و غربی‌ها در معامله باشند یا با شوروی‌ها و



**ما باید برای حل مشکل افغانستان یک پیشنهاد جدید و متفاوت را ارائه کنیم که بتواند جامعه بین‌المللی را به اساس یک برنامه برای بیرون رفت از معضل افغانستان وادار به اقدام عملی نماید. در غیر آن صورت مراجعه به کشورهای دخیل در قضایای افغانستان، مثل چین، روسیه، امریکا، ایران و اتحادیه اروپا هیچ چیز را تغییر نخواهد داد، چون این کشورها به اساس حل بحران افغانستان نه، بل به اساس تامین منافع خود برنامه ارائه می‌کنند که چنین طرح و برنامه مشکل را بیشتر و بحران را قوی‌تر خواهد کرد.**





کابل. عکاس: جان موور

باشد، این مشوره‌ها بود که سبب شد آن‌ها فکر کنند که تحکیم و بقای قدرت شان در تقویت قوم و زبان خودشان است، این که آن‌ها زبان می‌فهمیدند یا نه بحث جداگانه است، اما موضوع اصلی این بود که مسئله ملیت‌گرایی خودش به همین سو سوق می‌دهد، و این رویکرد سبب به میان آمدن تنش‌های قومی شد. نباید فراموش کرد که در صحنه‌ی جهانی، موضوع مفکوره‌ی نژادپرستانه‌ی آریین محور نازی‌ها در آلمان آن‌زمان هم بالای سیاسیون افغانستان تاثیرات منفی خود را داشت.

رویکرد نژاد و قوم پرستانه پس از آن که دهه‌ی دموکراسی اعلام شد و احزاب شکل گرفت، یگانه ابزاری بود که احزاب هم بر اساس قومیت شکل گرفت، بنابراین ما در افغانستان احزاب فکری نداشتیم، بلکه از افکار احزاب به مفاد قومی استفاده کردند.

همچنان در افغانستان تا زمانی که یک قوم می‌توانست خود را بر دیگران بقبولاند، به شکل نمونه از دیگر اقوام در کابینه می‌آوردند؛ مثلاً در دوره شاهی یک هزاره و یکی دو تاجیک را نیز شامل می‌کردند که بیشتر این افراد درباری بودند تا این که نماینده قوم خود باشند و با این ترفند ادعا می‌کردند که اقوام دیگر هم شامل حکومت هستند، اما چیزی که بسیار مهم

کردند و بزرگوارانی که در قدرت بودند این موضوع را پذیرفتند و این موضوع تا دوره امان‌الله خان آن قدر حاد نبود، اما پس از سال‌های ۱۹۳۰ میلادی، مفکوره‌ی ملی‌گرایی را که در رأس آن محمود طرزی قبلاً در زمان امیر حبیب‌الله خان طراحی کرده بود، دامن زده شد و جان گرفت، بنابراین می‌توان گفت که چیزی که هویت‌ها را سیاسی می‌سازد تبعیض است که ثروت و قدرت را متفاوت تقسیم می‌کند.

**آرمان:** خانواده سلطان محمدخان طلایی و یحیا خان، با آن که صفات را که جامعه پشتونی داشتند، این‌ها آن را نداشتند؛ یعنی نه در بین جامعه پشتونی بزرگ شده بودند، نه زبان پشتو بلد بودند و روایات قبیله‌یی را هم نمی‌فهمیدند، پس آیا واقعاً احساس قومی داشتند یا این که از خانواده محمدزایی بودند همان امتیازها را می‌خواستند؟

**دوکتور شهرانی:** این‌ها از هویت استفاده ابزاری کردند، اما هویت در حکومت‌های ملی به حیث یک ابزار در جامعه چند قومی همیشه استفاده شده است، البته کسانی که مشاوران این‌ها بودند، از جمله کسی به نام محمدگل مومند، که وزیر امور داخله شان بود مشوره می‌داد که در افغانستان باید زبان رسمی ما پشتو باشد و قدرت به صورت مطلق در دست پشتون‌ها

قبیله‌ای است، یعنی به خصوص آن‌هایی که برسر قدرت بودند، کاملاً به اصطلاح با آب قومیت عطش خود را رفع می‌کردند، بنابراین به لحاظ مردم شناسی اگر یک پدیده شما را به قدرت برساند، باید هدف آن را برآورده سازید. از نظر تبارشناسی اقوام، خاصیت‌اش این است که اگر دشمن مشترک داشته باشند متحد هستند و در برابر دیگران که از خودشان فرق دارد همیشه آماده هستند که دفاع کنند، اما زمانی که بازی را می‌برند سپس جنگ میان خودی را آغاز می‌کنند، این اتفاق همیشه صورت گرفته و مختص به افغانستان هم نیست، در سایر کشورهای که سیاست‌های قومی داشتند نتیجه چنین بوده و است.

**آرمان:** جناب استاد مشکل قومی در افغانستان تاریخ دور و دراز دارد، آن‌گونه که شما به جزئیات به آن پرداختید، اما با این معضل سیاسیون از هر قوم و قبیله‌ای که هستند، همواره ریاکارانه برخورد کرده و می‌کنند، به‌خاطر این که ریاکارانه با مشکل قومی برخورد نشود، چه زمینه‌ها و راهکارهای وجود دارد؟

**دوکتور شهرانی:** راه‌های زیادی وجود دارد. تمرکز قدرت به خصوص با وابستگی به بیرون که افراد یا قومی را به قدرت رسانده، عامل اصلی و اساسی همین فاجعه در افغانستان است. یکی از راه‌های موثر که سبب رفع تنش‌های قوی شود، این است که قدرت در افغانستان غیر متمرکز شود و حق اداره‌های محلی به خود مردم محل سپرده شود. در حال حاضر مشکل اصلی این است که هر قوم می‌خواهد بیشترین قدرت را آن هم در مرکز در دست داشته باشد و وقتی یک قوم بیشترین قدرت را در دست داشت بیشترین ثروت را هم صاحب می‌شود، بنابراین، راه حل تقسیم قدرت با ایجاد یک حکومت غیرمتمرکز است که به اساس آن اداره‌های محلی به خود مردم محل واگذار شود و حکومت مرکزی بتواند از مشکل سیاسی شدن هویت‌های قومی جلوگیری کند و زمینه‌ی مشارکت همه مردم در قدرت را با استفاده از انتخابات‌های شورای ملی تا شوراهای محلی در تمام ولایت‌های افغانستان به‌شمول ولسوالی‌ها فراهم کند، مشکلات می‌تواند حل می‌شود.

اما در حال حاضر قضیه برعکس است که همه چیز متمرکز است و تعیین و گماشتن افراد به پست‌های حکومتی به دست یک نفر و به اساس همو قومیت، خویش و تبار، هم حزبی‌ها و بعد فروختن کرسی‌ها صورت می‌گیرد که این روش سبب بدبختی متدوام جامعه شده است.

**آرمان:** آیا برای پیاده کردن این طرح و زمینه‌سازی ثبات در افغانستان، نیاز به حمایت بین‌المللی هم است یا خود شهروندان افغانستان توان تطبیق این طرح یا طرح‌های مشابه که سبب

بود، این‌ها با استفاده از قدرت خود را بر دیگر اقوام افغانستان تحمیل کرده بودند.

در زمانی که دهه‌ی دموکراسی آمد و قانون جدید ۱۹۶۴ ظاهرشاه انفاذ شد، مسئله هویت بیشتر مطرح شد که احزابی هم که ساخته شد به اساس و بر محور قوم ایجاد شدند. پس از آن هم در دوره کمونیست‌ها موضوع قومی بیشتر دامن زده شد و کمونیست‌ها اقوامی که خود را محروم و مظلوم فکر می‌کردند را شامل حکومت ساختند، اما هدف ابزار و سوء استفاده کردن اقوام بود، نه این که حکومت مشارکتی باشد.

اما جهاد و جهادی‌ها موضوع قومی را بیشتر دامن زدند که با ایجاد شش تنظیم در پشاور که همه از قبیله‌های مختلف قوم پشتون بودند، در این میان حزب جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی، یگانه حزبی بود که بیشتر اعضای آن ممکن تاجیک‌ها بودند و کم‌و بیش اوزبیک‌ها، اما برای اوزبیک‌ها حق هم ندادند تا حزب قومی ترک تباران خود را شکل دهند و در قدرت سهیم باشند. به همین ترتیب شیعه‌ها که از نظر قومی بیشتر هزاره‌ها بودند، هشت تنظیم را برای شان ایرانی‌ها در ایران ایجاد کردند.

**آرمان:** آیا اختلاف‌های قومی و اختلاف‌های سیاسی یک‌سان و یک چیز است؛ یا این که متفاوت هستند و یا هم این که وقتی اختلاف سیاسی به‌وجود آمد سبب پیدا شدن اختلاف قومی هم می‌شود؟

**دوکتور شهرانی:** سیاست ملی در افغانستان قومی شد، در گذشته به باور من اختلاف قومی در افغانستان بسیار حاد نبود، اما اختلاف سیاسی بود که قوم را باخود کشاند و درگیر ساخت و بعداً اختلاف‌های قومی و سیاسی باهم یکی شدند و هیچ تفاوتی از هم نداشتند.

**آرمان:** پس از تاسیس حزب دموکراتیک خلق، مدتی زیادی نمی‌گذرد که محفل انتظار شکل می‌گیرد؛ محمد طاهر بدخشی، از این جریان جدا می‌شود و نهاد دیگری را شکل می‌دهد، این هم به نظر شما دلیلش تبعیض بود؟

**دوکتور شهرانی:** بلی دقیقاً تبعیض بود، در میان حزب دموکراتیک خلق به دلیل این که خود این حزب یک ساختار ایدیولوژیک نبود، بلکه یک جریان به شدت قومی بود، اما از ایدیولوژی به عنوان یک ابزار و وسیله استفاده می‌کرد.

**آرمان:** در اردوگاه راست هم قصه عین چیز است، نفس این مسئله از نظر روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی چه است و چرا یک قوم تحمل نمی‌کند که غیر از تبار خودش رهبر یک کشور یا یک جریان کسی دیگری باشد؟

**دوکتور شهرانی:** در جامعه‌ی افغانستان ساختار قدرت



را داریم که با استفاده از فناوری جدید و ارتباطات، شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های آنلاین و دیگر ابزار می‌توانیم طرح خود را با مردم شریک سازیم که ما می‌توانیم انتخاب دیگری غیر از این رژیم‌ها داشته باشیم، آنچه امروز جریان دارد اگر بدیل و راه حل ارائه شود، جوانان ما می‌توانند به بسیار ساده‌گی آن را بپذیرند. اگر شهروندان افغانستان قبول کنند، به باور من جامعه بین‌المللی هم می‌تواند بپذیرد که دعوت شود از این طرح حمایت کند، اگر واقعاً می‌خواهند در افغانستان صلح و ثبات واقعی بیاید، تنها راهش همین است که نخست باید یک برنامه داشته باشیم.

**آرمان:** آنچه فرمودید در دراز مدت نتیجه‌بخش خواهد بود؛ اما در کوتاه مدت که طالبان در قدرت هستند و هر روز محدودیت بیشتر بر مردم وضع می‌کنند و ظلم و ستم به اوج خود رسیده، چه باید کرد؟

**دوکتور شهرانی:** در کوتاه مدت هم به یک لابی نیاز است، اما لابی بدون یک برنامه هیچ دست‌آوردی نخواهد داشت. در دور اول رژیم طالبان هم لابی‌های بودند، اما محرک اصلی سرنگونی طالبان، حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی بود، بنابراین پیشنهاد ما این است که طرح خود را نخست با مردم شریک کنیم تا از حمایت مردم برخوردار شود و سپس به جامعه بین‌المللی پیش کش شود و شورای امنیت باید یک کمیسیون صلح برای افغانستان که اعضای آن متشکل از نهادهای بزرگ بین‌المللی باشد، ایجاد کند.

**آرمان:** ایجاد چنین کمیسیونی که متشکل از نهادهای بین‌المللی باشد، در سطح سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی پیشینه دارد؟

**دوکتور شهرانی:** نه پیشینه ندارد، اما تاکید ما بر این است که ما باید برای حل مشکل افغانستان یک پیشنهاد جدید و متفاوت را ارائه کنیم که بتواند جامعه بین‌المللی را بر اساس یک برنامه برای بیرون رفت از معضل افغانستان و ادار به اقدام عملی نماید. در غیر آن صورت مراجعه به کشورهای دخیل در قضایای افغانستان مثل؛ چین، روسیه، آمریکا، ایران و اتحادیه اروپا هیچ چیز را تغییر نخواهد داد، چون این کشورها بر اساس حل بحران افغانستان نه، بل بر اساس تامین منافع خود برنامه ارائه می‌کنند که چنین طرح و برنامه مشکل را بیشتر و بحران را قوی‌تر خواهد کرد، اما نهادها و سازمان‌های کلان بین‌المللی چنین منافع شخصی ندارند. در قدم دوم وظیفه و مسوولیت این کمیسیون است که تلاش کند تا در افغانستان یک کمیته صلح ملی ایجاد شود و در این بخش هم باید بر مبنای یک طرح مشخص، اعضای این کمیته از جانب خود مردم و از تمام

آمدن ثبات در کشور شود را دارند که تصمیم بگیرند و با عملی شدن آن مشکل بر طرف شود؟

**دوکتور شهرانی:** در شرایط عمیق وابسته‌گی جامعه‌ی افغانستان از نگاه اقتصادی، امنیتی و نظامی که همه چیز از یک و نیم قرن به این سو وابسته بوده، این واقعیت را به ما نشان می‌دهد که بدون کمک جامعه‌ی بین‌المللی این مشکل را نمی‌توانیم حل کنیم. این جنبه داخلی و خارجی دارد، یکی از مشکلاتی که من امیدوار هستم افاده کرده باشم، این است که شهروندان افغانستان در تعیین سرنوشت خودشان از لحاظ سیاسی، از سال ۱۸۸۰ میلادی به بعد هیچ حق تصمیم‌گیری نداشته‌اند. همیشه از بیرون «حکومت‌های اجاره‌ای» دیگران آمده‌اند و تعدادی از مردم را اجاره گرفته بر سر قدرت آوردند و این افراد خود را بر مردم این کشور تحمیل کردند. بنابراین، این وابسته‌گی ما را به فقیرترین، بدبخت‌ترین و بی‌ثبات‌ترین کشور جهان مبدل کرده است.

**آرمان:** برای عملی شدن طرحی را که شما ارائه کردید؛ یعنی غیرمتمرکز شدن قدرت در افغانستان، حمایت جهانی به‌شمول آمریکا و اتحادیه اروپا بیشتر نیاز است یا کشورهای منطقه؟

**دوکتور شهرانی:** در قدم نخست و از همه مهم‌تر حمایت خود مردم افغانستان نیاز است، از سال ۱۸۸۰ میلادی به بعد حتی یک برنامه‌ای که شهروندان افغانستان برای حل مشکلات داخلی خودشان طرح کرده باشند تا هنوز نداشته‌اند، بنابراین برای بیرون رفت از بحران، نخستین نیاز، یک برنامه داخلی از سوی خود شهروندان افغانستان که با یک اجماع شکل گیرد است و پس از آن، در قدم بعدی پیش‌کش آن به جامعه بین‌المللی می‌تواند باشد.

**آرمان:** در شرایط کنونی که گروه طالبان با دو شعار «افغانیت و اسلامیت» مردم را گروگان گرفته‌اند چطور و از چه راهی باید به مردم مراجعه شود و چطور ممکن است در چنین وضعیتی وقتی مردم صلاحیتی اندکی حتی در زنده‌گی شخصی و روزمره خود ندارند، چگونه می‌توانند در رابطه به سرنوشت آینده کشور نظر بدهند؟

**دوکتور شهرانی:** زمینه می‌تواند فراهم شود، چون بیشتر از ۵۰ درصد شهروندان افغانستان عمرشان کمتر از ۳۵ سال است، افغانستان یکی از جوان‌ترین جامعه در سطح دنیا است، باور من این است که اگر یک طرح جامع داشته باشیم، به‌شمول شماری از ملاحی نسل جوان طالبان ممکن است آن را بپذیرند، اما نخست باید یک پیش‌منظر و یک خط مشی مشخص داشته باشیم. درست است که حکومت طالبان بدترین حکومت در ۱۵۰ سال گذشته است، اما از نظر شرایط امروزی ما یک تفاوت



کشور، تصویب یک قانون اساسی یا تعدیل قانون اساسی سال ۲۰۰۴ میلادی و همچنان هنگامی این قانون پاس می‌شود ارائه یک قانون انتخابات بهتر و متفاوت از قوانین انتخاباتی که در دوره حامد کرزی ساخته شده بود و سوم زمینه‌سازی برای برگزاری یک انتخابات ملی برای ایجاد حکومت انتخابی مردمی و غیر متمرکز است.

**آرمان:** این حکومت موقت پنج ساله که در طرح شما آمده از سوی کدام کشور تمویل شود، چون افغانستان در وضعیت کنونی توانایی اقتصادی ندارد که در این مدت مصارف این حکومت را به تنهایی تمویل کند؟

**دوکتور شهرازی:** مسوولیت رفع این مشکل را هم همان کمیسیون بین‌المللی بدوش خواهد داشت که از طریق جامعه بین‌المللی این حکومت را تمویل باید کند و در کنار این اگر نیاز شد یک نیروی نظامی صلح را هم به افغانستان بیاورند تا امنیت برگزاری انتخابات هم توسط آن قوا تامین شود.

**آرمان:** آیا فکر می‌کنید که از این طرح کشورهای همسایه و منطقه حمایت کنند و آیا با عملی شدن این طرح منافع این کشورها تامین خواهد شد؟

**دوکتور شهرازی:** اگر خواست شان صلح و آرامش در منطقه و یک افغانستان صلح آمیز باشد بلی از این طرح حمایت خواهند کرد، به دلیل این که این طرح بر ضد و به ضرر هیچ کشوری نیست، ما در بخشی از این طرح حتا پیشنهاد می‌کنیم که سرحدات کنونی افغانستان به عنوان مرز رسمی افغانستان

ولایت‌های افغانستان بر اساس جمعیت به کمیسیون بین‌المللی پیشنهاد شود.

**آرمان:** مسوولیت و وظیفه این کمیته یا کمیسیون صلح ملی چه است و چه کارهای را باید انجام دهد؟

**دوکتور شهرازی:** در قدم نخست وظیفه کمیسیون شکل دهی کمیته‌ی صلح ملی و سپس ایجاد حکومت موقت توسط کمیته‌ی صلح ملی باید باشد، اما اعضای این حکومت از سوی کمیته صلح ملی نباید تعیین شود، بلکه اعضای این کمیته زمینه سازی می‌کنند که به مردم رجوع شود، به اساس جمعیت هر ولایت و همچنان گروه‌ها و جریان‌های سیاسی که در بیرون از افغانستان فعالیت دارند، تعدادی از چهره‌ها را پیشنهاد می‌کنند تا از سوی مردم تایید شوند که اعضای حکومت موقت از میان آنان گماشته شوند.

**آرمان:** زمان حکومت موقت به نظرتان چه مدت در نظر گرفته شود؟

**دوکتور شهرازی:** به نظر من مدت این حکومت باید حد اقل پنج سال باشد، من طرفدار زمان کوتاه حکومت موقت نیستم، به دلیل این که باید زمان کافی وجود داشته باشد تا روی مسائل اساسی به صورت عمیق فکر شود تا راه‌حل‌های معقول و بنیادی برای حل هر مشکل پیدا شود.

**آرمان:** وظایف اساسی حکومت موقت چه است؟  
**دوکتور شهرازی:** حکومت موقت سه وظیفه و مسوولیت اساسی باید داشته باشد؛ انجام و پیش‌برد اداره‌ی روزمره در



طرف دیورند خواستار رسمی شدن و پذیرفتن دیورند به عنوان مرز رسمی هستند و جنبش تحفظ پشتون‌ها تاکید شان این است که آن‌ها دعوا ندارند و این خط باید به عنوان مرز رسمی دو کشور به رسمیت شناخته شود، بنا براین امیدواری ما این است که جوانان افغانستان به ویژه جوانان پشتون واقعیت امروزی افغانستان را درک کنند.

**آرمان:** آیا به نظرتان نیاز به کار بیشتر در میان پشتون‌های دوسوی دیورند نیست، تا واقعیت را درک کنند، چون در چهل سال گذشته بیشترین ضربه را مردمان پشتون در دوسوی دیورند متقبل شده اند؟

**دوکتور شهرازی:** تاکید ما باز هم بر این است که داشتن یک برنامه ملی که به اساس آن حق اداره محله‌ها به خود مردم محل سپرده شود، این اقدام مهم‌ترین گام است و در قدم دوم با آن تعداد از پشتون‌های که بر دیورند خواهی تاکید دارند با آن‌ها باید نشست‌های متعددی برگزار شود تا بپذیرند که واقعیت مسئله چیزی که آن‌ها فکر می‌کنند نیست، باید اذعان کرد که تمامی پشتون‌های آن‌سوی دیورند با فکری که پشتون‌های افغانستان دارند موافق نیستند.

در پهلوی این، باید تاکید شود که تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و تباری در کشور باید حفظ و نگهداری شود. در یک جامعه شهریوند محور این موضوعات سبب متفرق شدن نیستند و باید حرمت و احترام شوند. من فکر می‌کنم تمامی جوانان افغانستان به‌شمول جوانان پشتون آماده هستند که این را بپذیرند، اما زمان و کار بیشتر نیاز دارد.

**آرمان:** در نهایت اگر طرحی را که شما ارائه کردید طالب نپذیرد و پیشنهاد جامعه بین‌المللی را رد کند، راه دیگر چه است؟

**دوکتور شهرازی:** در صورت که طرحی را که از آن یاد آوری کردم طالبان نپذیرد، کوتاه‌ترین راه جنگ بر علیه طالب است، اما امروز متأسفانه کسی آماده نیست که برای جنگ بر علیه طالب در افغانستان کمک کند، در صورتی که به جنگ بر علیه طالبان کمک شود، کوتاه‌ترین راه جنگ است، یک رژیم که با زور به قدرت رسیده باشد، تنها گرفتن قدرت از آن رژیم زور و جنگ است، ولی متأسفانه این امکان در حال حاضر در دسترس نیست.

**آرمان:** بسیار ممنون دوکتور محمد نظیف شهرازی از فرصت که در اختیار ما گذاشتید.

با همسایه‌ها باید در سطح بین‌المللی قبول و پذیرفته شود و افغانستان به عنوان وصل کننده کشورهای منطقه باشد نه فصل و جدا کننده این کشورها که به این اساس، این طرح به منافع تمام کشورهای منطقه است، اما با این وجود تاکید ما بر این است که این طرح ما هنوز یک طرح ملی و کامل نیست و نیاز به کار و فکر جمعی بیشتر دارد و تلاش ما این است که این طرح اگر ملی شد، از طریق روند ویانا، ارزش‌ها و اصول مشابه ملی شامل نقشه راه آن‌ها شود، این آرزو و راه حل ممکن باشد.

**آرمان:** استاد، پرسش اصلی این است که این طرح منافع متضاد و متفاوت کشورهای منطقه، قدرت‌های بزرگ مثل امریکا، روسیه و چین و همچنان کشورها دخیل در قضایای افغانستان، چون ایران و پاکستان و کشورهای آسیای میانه که در همسایه‌گی افغانستان موقعیت دارند را تضمین می‌کند که از این طرح حمایت کنند؟

**دوکتور شهرازی:** یکی از کلان‌ترین موضوعی که بیشتر از ۴۰ سال پاکستان را در برابر افغانستان قرار داده، مسئله «خط دیورند» است، همیشه از آن به عنوان «خط فرضی» یاد می‌شود، اما پیشنهاد ما این است که بپذیریم که افغانستان با محدوده کنونیش که از ۱۸۸۰ میلادی به این سو وجود داشته به عنوان یک کشور غیر قابل تجزیه و غیر قابل کم و زیاد کردن و سرحداتش به عنوان سرحدات بین‌المللی به رسمیت شناخته شود، مشکل پاکستان حل می‌شود.

**آرمان:** بپذیریم که این مشکل پاکستان را حل می‌کند، اما مشکل اصلی در داخل افغانستان است که قوم کلان پشتون، این طرح را نمی‌پذیرد و در چهل سال گذشته هم شعار «دیورند خواهی» داشته و دارند که عامل مداخله پاکستان در افغانستان شده است و از کوچک‌ترین تا باسوادترین فرد پشتون، این خط را به عنوان مرز رسمی بین دو کشور نمی‌پذیرد، سایر اقوام قبول دارند، اما پشتون‌ها قبول ندارند، بنا بر این مشکل را چگونه باید رفع ساخت؟

**دوکتور شهرازی:** تعدادی از پشتون‌ها به این مسئله همیشه دامن زده و می‌زنند، ولی واقعیت همین است که اگر بخواهیم آرامش در افغانستان تامین شود، تنها راه همین است و اگر این‌ها به گذشته اصرار کنند که افغانستان قابل انبساط است، در نهایت این کشور تجزیه خواهد شد و اگر باز هم اصرار کنند که دیورند «خط فرضی» است، پاکستان که یک قدرت اتمی است جنگ با این کشور ناممکن است، حتا پشتون‌های آن

# D'Agnès à Marceline :

## la Condition féminine dans le théâtre français des XVII<sup>e</sup> & XVIII<sup>e</sup> siècles



Pierre Georges Pichard/ Ecrivain français

L'humanité toute entière est sorti du corps d'une femme. Elle l'a nourri quand elle avait faim, parfois même au sein. Elle l'a soigné quand elle avait mal. Elle l'a consolé de ses chagrins. Elle l'a pleuré, souvent, et elle la pleure encore, de l'Afghanistan à la Syrie, de la Palestine à Israël, de l'Ukraine à la Russie...

Or, si nous reverrons quasi comme des saintes, les femmes de notre entourage : nos femmes, nos sœurs, nos cousines, nous dénions trop souvent ce glorieux statut à celles qui n'en sont pas. Malheureusement, cela ne date pas d'hier...

Chez Jean-Baptiste Poquelin, par exemple, elles sont loin de n'être que des femmes soumises et naïves. En réalité, Molière offre un regard plus complexe sur la condition féminine de son époque. Ses

femmes sont souvent intelligentes, astucieuses et pleines de ressources. Elles ne se laissent pas facilement manipuler et savent se défendre face aux hommes. On pense notamment à Dorine dans «Le Tartuffe», une servante qui n'hésite pas à prendre la parole et à défendre les intérêts de sa maîtresse. Ou encore à Agnès dans «L'École des femmes», une jeune fille qui, malgré son éducation restrictive, réussit à obtenir ce qu'elle souhaite. Bien sûr, Molière ne se prive pas de caricaturer certains aspects de la société, notamment les femmes précieuses et ridicules. Mais il ne faut pas oublier que son objectif était aussi de critiquer les mœurs de son temps, et les femmes n'étaient pas épargnées.

Ainsi, chez Molière, elles sont des per-



sonnages complexes, qui reflètent les réalités de leur époque et qui, malgré les obstacles, parviennent à s'affirmer et à faire entendre leur voix.

On sait que Corneille, dramaturge du XVIIe siècle, a écrit des pièces qui ont marqué l'histoire du théâtre français. Mais comment les femmes sont-elles représentées dans ses œuvres ? Sont-elles des personnages passifs, soumises à la volonté des hommes ? Ou bien, au contraire, ont-elles un rôle plus actif et complexe ?

La critique du XIXe siècle a souvent considéré la femme comme un personnage secondaire dans les pièces de Corneille. On a souvent mis l'accent sur la séparation entre les rôles masculins et féminins, et on a souvent considéré que les femmes étaient cantonnées à des rôles passifs.

Cependant, il est important de noter que cette vision est loin d'être exhaustive. En effet, plusieurs études récentes ont mis en lumière la complexité des personnages féminins de Corneille. On peut citer, par exemple, le rôle de Sophonisbe dans la pièce du même nom. Cette reine africaine, malgré sa situation difficile, fait preuve d'une grande force et d'une grande intelligence. Elle est capable de résister à la domination romaine et de défendre son peuple avec courage.

De même, dans *Le Cid*, Chimène est un personnage complexe qui oscille entre l'amour et la vengeance. Elle est capable de ressentir une grande passion pour Rodrigue, et d'un caractère fort, elle refuse de le haïr.

On peut donc dire que les femmes dans l'œuvre de Corneille les femmes ne sont pas des personnages unidimensionnels.

Elles sont souvent des figures complexes, qui incarnent à la fois la force et la fragilité, l'amour et la vengeance.

Chez Racine, le double féminin joue un rôle crucial dans l'aboutissement des personnages féminins de Racine. On observe souvent une femme qui perd le pouvoir ou qui le gagne. Andromaque est une femme puissante, mais elle est aussi victime de son destin. Elle est obligée de choisir entre son amour pour Pyrrhus et son devoir envers son fils Astyanax. Phèdre est une femme passionnée, mais elle est aussi prisonnière de ses désirs. Elle est incapable de contrôler ses sentiments et elle finit par se détruire elle-même. Antigone est une femme qui défend ses convictions et qui refuse de se soumettre à l'autorité. Elle est prête à mourir pour ses principes. Ainsi, les femmes raciniennes ne sont pas seulement des victimes. Elles peuvent aussi être des figures de résistance et de force. Voltaire n'était pas un féministe au sens



François Voltaire, écrivain et philosophe français, 1694-1778

moderne du terme, mais il a tout de même soulevé des questions importantes sur le rôle des femmes dans la société. Il a critiqué les préjugés et les injustices dont elles étaient victimes, notamment dans le domaine de l'éducation et du mariage.

Par exemple, dans son pamphlet «Femmes, soyez soumises à vos maris», Voltaire utilise l'ironie pour dénoncer l'hypocrisie des hommes qui exigent la soumission des femmes tout en étant eux-mêmes infidèles et violents. Il met en lumière les contraintes imposées aux femmes, comme le mariage forcé et l'impossibilité d'accéder à l'éducation.

Dans ses autres œuvres, comme «Candide» et «Zadig», Voltaire explore également la condition féminine à travers des personnages féminins forts et indépendants. Il montre que les femmes peuvent être intelligentes, courageuses et capables de prendre des décisions importantes.

Bien sûr, Voltaire n'était pas parfait et ses idées sur les femmes étaient parfois contradictoires. Mais il a contribué à ouvrir le débat sur la place des femmes dans la société et à dénoncer les injustices dont elles étaient victimes.

Dans «L'Île des esclaves», Marivaux explore le «naturel féminin» à travers une double tension entre l'esthétique et l'éthique. Il met en scène des femmes qui sont à la fois fortes et fragiles, indépendantes et soumises.

Dans ses pièces de théâtre, Marivaux utilise le langage non-verbal pour mettre en lumière la condition féminine. Les mouvements, les attitudes et le regard des femmes deviennent des outils de

communication qui révèlent leur impuissance ou leur capacité à manipuler.

Marivaux n'hésite pas à dénoncer l'inégalité et l'injustice de la condition féminine dans des œuvres comme «Le Cabinet du philosophe». Il met en scène des femmes qui sont victimes de la société et qui luttent pour leur indépendance.

Marivaux nous invite à réfléchir sur la place des femmes dans la société et sur leur capacité à s'affirmer.

Dans son travail, Denis Diderot considère les femmes comme des êtres sensibles et intelligents, capables de ressentir des émotions profondes et de contribuer à la société. Il admirait leur capacité à aimer et à donner la vie.

Cependant, il était aussi influencé par les idées de son époque, qui considéraient les femmes comme inférieures aux hommes. Il pensait que les femmes étaient plus sensibles et moins rationnelles que les hommes, et qu'elles devaient se conformer aux rôles tradition-



Denis Diderot, philosophe et écrivain français, 1713-1784



nels qui leur étaient assignés.

Diderot a exploré la condition féminine dans plusieurs de ses œuvres, notamment dans «Jacques le Fataliste», «Le Neveu de Rameau» et «Sur les femmes». Dans ces textes, il met en scène des femmes fortes et indépendantes, mais aussi des femmes soumises et opprimées.

Il est important de noter que Diderot n'était pas un féministe au sens moderne du terme. Il n'appelait pas à l'égalité des sexes, mais il s'intéressait aux femmes et à leur place dans la société. Il a contribué à faire évoluer les mentalités en reconnaissant la complexité de la condition féminine et en soulignant l'importance de leur rôle dans la vie sociale et familiale. L'œuvre de Diderot offre un regard fascinant sur la condition féminine au XVIIIe siècle. Il est important de la lire avec un esprit critique, en tenant compte du contexte historique et des idées de l'époque. Mais il est aussi important de reconnaître la profondeur de son analyse et la richesse de ses réflexions sur la nature humaine.

Nous connaissons tous Pierre Augustin Caron de Beaumarchais. Nous avons tous lu ou étudié en première « Le Barbier de Séville » « Le Mariage de Figaro », ou « La Mère Coupable. » Ces pièces ont fait rire souvent, et réfléchir plus souvent encore. Mais au-delà de l'humour et des intrigues savoureuses, Beaumarchais a su donner la parole aux femmes, en les présentant comme des personnages complexes et souvent victimes des conventions sociales de l'époque.

Dans Le Mariage de Figaro, on retrouve Suzanne, une jeune femme intelligente



Pierre-Augustin Caron de Beaumarchais, écrivain et dramaturge français, 1732-1799

et pleine de ressources, qui lutte pour son indépendance et son droit au bonheur. Elle est loin de l'image de la femme soumise et docile que l'on retrouve dans les pièces de l'époque.

La Comtesse Almaviva, quant à elle, est une femme blessée par l'infidélité de son mari, mais qui ne se laisse pas abattre. Elle utilise son intelligence et sa ruse pour se venger et retrouver son pouvoir. Marceline, la gouvernante, est un personnage poignant qui met en lumière la condition des femmes célibataires et âgées. Elle est confrontée à la pauvreté et à la discrimination, mais elle ne perd pas espoir et se bat pour obtenir justice. Beaumarchais, à travers ses personnages féminins, nous offre un regard critique sur la société du XVIIIe siècle. Il met en lumière les injustices que subissent les femmes, leur manque de liberté et de pouvoir, et leur rôle souvent réduit à ce-



lui d'épouse et de mère.

Mais il ne se contente pas de dénoncer, il offre aussi une vision optimiste de l'avenir. Ses personnages féminins, malgré les obstacles qu'ils rencontrent, sont capables de se battre pour leurs droits et de trouver leur place dans la société.

Dans le mariage de Figaro, Beaumarchais dénonce par la voix de Marceline, la vision misogyne et rétrograde que la société – société des lumières pourtant – porte encore sur les femmes. Écoutez-la, acte III, scène 16 :

BARTHOLO : Des fautes si connues ! Une jeunesse déplorable.

MARCELINE : S'échauffant par degrés. Oui, déplorable, et plus qu'on ne croit ! Je n'entends pas nier mes fautes ; ce jour les a trop bien prouvées ! mais qu'il est dur de les expier après trente ans d'une vie modeste ! J'étais née, moi, pour être sage, et je la suis devenue sitôt qu'on m'a permis d'user de ma raison. Mais dans l'âge des illusions, de l'inexpérience et des besoins, où les séducteurs nous assiègent pendant que la misère nous poignarde, que peut opposer une enfant à tant d'ennemis rassemblés ? Tel nous juge ici sévèrement, qui, peut-être, en sa vie a perdu dix infortunées !

FIGARO : Les plus coupables sont les moins généreux ; c'est la règle.

MARCELINE : Vivement. Hommes plus qu'ingrats, qui flétrissez par le mépris les jouets de vos passions, vos victimes ! C'est vous qu'il faut punir des erreurs de

notre jeunesse ; vous et vos magistrats, si vains du droit de nous juger, et qui nous laissent enlever, par leur coupable négligence, tout honnête moyen de subsister. Est-il un seul état pour les malheureuses filles ? Elles avaient un droit naturel à toute la parure des femmes : on y laisse former mille ouvriers de l'autre sexe.

FIGARO : En colère. Ils font broder jusqu'aux soldats !

MARCELINE : Exaltée. Dans les rangs même plus élevés, les femmes n'obtiennent de vous qu'une considération dérisoire ; leurrées de respects apparents, dans une servitude réelle ; traitées en mineures pour nos biens, punies en majeures pour nos fautes ! Ah ! sous tous les aspects, votre conduite avec nous fait horreur ou pitié !

FIGARO : Elle a raison !

LE COMTE : À part. Que trop raison !

BRID'OISON : Elle a, mon-on Dieu, raison !

MARCELINE : Mais que nous font, mon fils, les refus d'un homme injuste ? Ne regarde pas d'où tu viens, vois où tu vas : cela seul importe à chacun. Dans quelques mois ta fiancée ne dépendra plus que d'elle-même ; elle t'acceptera, j'en réponds. Vis entre une épouse, une mère tendre qui te chériront à qui mieux mieux. Sois indulgent pour elles, heureux pour toi, mon fils ; gai, libre et bon pour tout le monde ; il ne manquera rien à ta mère.



.....  
سید یعقوب نوید، نویسنده  
.....

## جامعه‌ی مدنی و نظام‌های ایدیولوژیک

و شخصیت حقوقی جامعه‌ی مدنی در جهان مدرن بستر زایش‌ها و نوآوری‌های سیاسی و تحول‌آفرینی‌های اجتماعی را از موضع فرا قومی، فرا زبانی، فرا مذهبی و عقیدتی در جهت گسترش نظم در زنده‌گی مشترک و با همی و نفی نظام‌های دیکتاتوری، تک حزبی و تک ایدیولوژیک است. جامعه‌ی مدنی را نباید وابسته به جغرافیا و یا به آدرس خاص پیوند داد، زیرا جامعه‌ی مدنی آدرس نیست؛ بلکه بستر رشد آگاهی و موضع‌گیری انسان‌های آگاه در برابر نارسایی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه است. فلسفه وجودی و وجود فلسفی جامعه‌ی مدنی بر محور آزادی، عدالت، انسان محوری، مردم‌سالاری، تقسیم قدرت و کثرت‌گرایی در جامعه از طریق راه‌اندازی گفتمان‌های سیاسی - مدنی استوار بوده، در جهان پیشرفته منحصبت تربیون آزادی خواهی‌های اجتماعی، سیاسی و مبارزات مدنی قرار گرفته تا در جهت بهبود زنده‌گی اجتماعی به حکومت‌ها مشوره داده و یا عملکرد حکومت‌ها را نقد کند.

حضور هنجارمند جامعه‌ی مدنی دژ محکم و یا سامانه دفاع از مردم‌سالاری و حقوق شهروندی و حقوق بشر و حق‌مداری انسان امروز است؛ به‌خصوص این که رشد سریع تکنولوژی/ فناوری، ارتباطات جمعی جهان و انسان امروز را متحول ساخته و فضای ایجاد کرده که دیگر نمی‌شود با خواست‌های

جامعه‌ی مدنی یا Civil Society از مفاهیمی است که در طول تاریخ و عرض جغرافیا، با هویت‌های متنوع عرض وجود نموده و از طرف دانش‌مندان در نقاط مختلف جهان، شاخص‌های متفاوتی از آن ارائه شده است. هرچند ریشه و پیدایش جامعه‌ی مدنی کشورهای غربی است، اما اگر منحصبت یک پدیده‌ی تمدنی و مفهوم سیاسی اجتماعی بدان نگاه کنیم، به هیچ کشور، نژاد و ملیت خاص تعلق نداشته/ندارد و محصول فرایند تکامل تاریخی و دست‌آوردهای فکری و علمی بشریت است و از پایه‌های اساسی دموکراسی در جوامع پیش‌رفته و مدرن به حساب می‌آید.

جغرافیای وجودی و حوزه فعالیت جامعه‌ی مدنی بیرون از خانواده و دولت در تمام عرصه‌های جامعه گسترش داشته با احزاب سیاسی از نظر موضوع کاری مشترکات دارد، اما جامعه‌ی مدنی دنبال قدرت نیست و رسالت‌اش اصلاح و تغییر جامعه است؛ با این هم تعریف روشن از جامعه‌ی مدنی کار دشوار است، اما عمر طولانی و رویکردهای کمی و کیفی فراوان در مراحل تکامل اجتماعی جوامع مختلف داشته و دارد.

مبانی تیوریک جامعه‌ی مدنی از دوره باستان در یونان تا به امروز در مسیر تکاملی خود به گونه‌ی قدم به قدم رو به گسترش و تکامل بوده، چنانچه می‌توان گفت که وجود

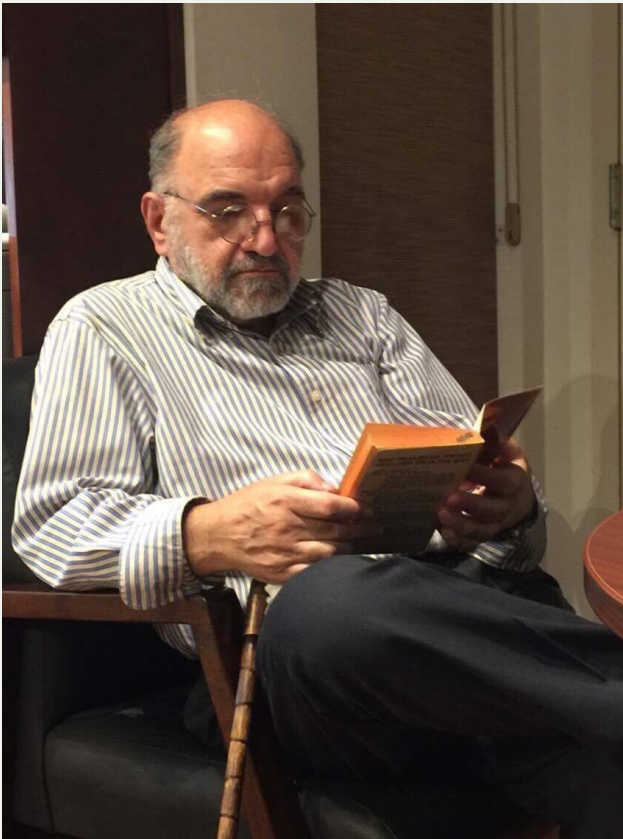


بزرگ فکری - اعتقادی را به زانو درآورده و روزنه جدید و هویت‌های مستقل برمبنای ارزش‌های انسانی را به گونه‌ی فرایندی جاگزین ارزش‌های سنتی و تفکرات نژادی، قومی، قبیله‌ای، و حتا ایدئولوژیک ساخته.

هر روز که می‌گذرد، دنیای مجازی، دنیای واقعی را دگرگون ساخته و حتا کنترل و جهت می‌دهد. اما نباید فراموش کرد جهان مجازی به مثابه تیغ دو لبه عمل نموده، هم در خدمت صاحبان سرمایه و استعمار و هم وسیله‌ی بیداری و ایجاد موج وسیع از مبارزات اجتماعی - سیاسی را وسعت جهانی بخشیده، چنانچه الگوهای عملی از حکومت‌های مدرن مردم‌سالار و رضایت‌محور با تفکیک قوای سه‌گانه به گونه

سلیقه‌ی و یا ایدئولوژیک جلو آن را گرفت و آن را کنترل کرد، چون هنجارهای علمی و تمدنی به گونه‌ی فرایندی با هم مرتبط بوده و در ارتباط متقابل و دیالکتیکی همدیگر شان را گسترش می‌دهند. نباید این گسترش را با پروژه‌های سیاسی قدرت‌ها یکی بینداریم چون اینجا بحث از نفس تغییر و تکامل فکر و اندیشه بشری در چهارچوب جامعه‌ی مدنی است، به‌خصوص این که فناوری ارتباطات جمعی و دنیای مجازی، چهره جهان را به طور کلی عوض و جهان مجازی موازی دیگر ایجاد نموده است؛ جهان غیر بیولوژیک، اما افزاری و هوش‌مند که ارزش‌های سنتی و حتا کلان روایت‌های گذشته و تیوری‌های کلاسیک و مرجعیت‌های





عبدالکریم سروش، فیلسوف و نواندیش دینی

معرفت شناسی و یا فلسفه را متأثر می‌کند و تحول فهم فلسفی، فهم آدمی در باره انسان و جهان را عوض می‌کند، انسان و جهان که چهره دیگر یافت، معرفت دینی هم معنای تازه به خود می‌گیرد.»

حالا جامعه‌ی مدنی هم از جمله مفاهیم بیرون دینی و از مباحث سیاسی و اجتماعی بوده که در فرهنگ و ادبیات دینی جوامع اسلامی به معنای امروزی آن هیچ وقت مطرح نبوده، چنانچه در بیست سال جمهوریت افغانستان، جامعه‌ی مدنی و مردم سالاری به گونه واقعی آن شکل نگرفت. برعکس، مبدل به آدرس‌های افراد و گروه‌های مشخص گردید که بسیاری از آن‌ها به گونه پروژه‌ی عمل می‌کردند و از این طریق درآمد زایی داشتند.

در عصر کنونی باید پذیرفت که رشد فناوری و تکامل فکر بشری در نظام علمی - تمدنی حاکم در جهان، پدیده‌ی سلبی نیست که مانند طالبان از آن دوری کنیم. اگر ما دنبال تمدن و تکنولوژی نرویم، تولیدات آن دنبال ما خواهد آمد، هندسه فکر و دیدگاه ما را متناسب به اقتضای زمان از طریق رسانه‌های جمعی جهت می‌دهد، زیرا رویکردهای تکنولوژیک، در همه عرصه‌های زنده‌گی فردی، اجتماعی و به ویژه در مدیریت جامعه - دولت وارد شده چنانچه بدون ورود میدانی در این

روش‌مند به تمام جهان گسترش داده که این حرف کم نبوده و انقلاب فکری و فرهنگی را در جهان امروز برپا نموده است. به این دلیل، با گذشت هر روز، عمر حکومت‌های خودکامه‌ی ایدئولوژیک و غیر دموکراتیک را منحیث یک پدیده‌ی کهنه و تاریخی کوتاه‌تر می‌سازد. پس باید پذیرفت که نظامندی و قانون‌گرایی در همه عرصه‌های زنده‌گی نه با شعار، بلکه بر مبنای رشد عقلی و علمی به گونه میتودیک در زنده‌گی تمدنی امروز شکل گرفته، نظم اجتماعی و رفاء تمدنی را به وجود آورده و ثابت کرده که بدون برنامه و محاسبات دقیق نمی‌توان به گونه مجرد از شرایط اقتصادی، اجتماعی و تاریخی نصیحت‌گونه، نظام اجتماعی - سیاسی موثر ساخت. پس با جرأت می‌توان گفت که جامعه‌ی مدنی، حقوق بشر، حقوق زن، تسامح و تساهل و تولرانس، حاکمیت قانون و حکومت‌های رضایت‌محور مبتنی بر رأی اکثریت جامعه تافته‌های جدا بافته از هم نبوده، همه با هم به شکل سیستماتیک همدیگر را ایجاد و تقویت می‌کند؛ چنانچه در موجودیت مدل‌های دموکراسی و آزادی‌های مدنی، دیگر حکومت‌های ایدئولوژیک و انحصارگرا کارایی ندارد.

پرسشی مطرح است این که، آیا حکومت دینی و ایدئولوژیک با جامعه‌ی مدنی سر سازگاری دارد یا خیر؟

چون رسالت جامعه‌ی مدنی، نفی کننده حکومت‌های توتالیتر و تمرکز قدرت در حکومت‌های غیر انتخابی و غیر دموکراتیک است. به گفته‌ی محسن کدیور، نویسنده ایرانی، این مسأله بر می‌گردد به چگونگی قرائت‌ها از دین و جامعه‌ی مدنی؛ زیرا نه از دین قرائت واحد و نه از جامعه‌ی مدنی تعریف معین و مشخص ارائه شده است.

پس اگر دین را یک مفهوم اعتقادی و زبانی افهام و تفهیمی فرا تاریخی و فرازمینی بپنداریم، باز هم فهم ما از دین زمینی، بشری، تاریخی و ناقص بوده، در یک داد و ستد دایمی و جاری با معارف بیرون دینی در حال تعامل و تکامل است، پس فهم کامل و مطلق از عمق و فلسفه معنایی دین به گونه خالص و بدون تفسیر و تحویل و توجیهات بشری وجود ندارد، افق دید دینی و نوع دین‌داری ما محکوم و متأثر از درک و فهم بشری ما هرگز جدا بوده نمی‌تواند. داکتر عبدالکریم سروش، فیلسوف و اصلاح‌گر دینی حوزه زبان فارسی در جهان اسلام، در ص ۱۶۵ کتاب «قبض و بسط تیوریک شریعت» در این زمینه نوشته است: «اگر در علم نکته بدیعی روی نماید،



## دیگر نمی‌شود با دیدگاه‌های نامدون و پراگنده، ارتباط سلیقه‌ای بین دین و حکومت ایجاد کرد و استنباطات دینی خود را قانون دولتی سافته و با فشار بر جامعه آن را بر سر مردم تحمیل کرد و به تصور خود ادای تکلیف و مسوولیت نمود. سیاسی سافتن دین اول از همه خود دین و باورهای اعتقادی و معنوی پاک مردم را قربانی هوس‌های سیاسی و رسیدن به قدرت گروه فاص خواهد کرد، چنانچه تاریخ نیم قرن افیر افغانستان گوی آشکار این مدعای ماست.

معنوی مردم را قربانی هوس‌های سیاسی و رسیدن به قدرت گروه خاص خواهد کرد؛ چنانچه تاریخ نیم قرن اخیر افغانستان گوی آشکار این مدعای ماست. حتا جدا از افغانستان، تمام نهضت‌های سیاسی - اعتقادی که خود را در قالب ایدیولوژی در سراسر جهان اسلام مطرح نموده اند هیچ کدام تجربه مثبت و موفق نداشتند، چون حکومت‌های اعتقاد محور محصول اراده‌های گروهی است تا این که مولود شرایط اقتصادی و تکامل تاریخی باشد. این حکومت‌ها دوستان و دشمنان از پیش تعریف شده دارند که در جهان مملو از کثرت‌های فکری و اعتقادی حتا با توجیهات و تفاسیر مختلف هم زمینه ندارد. معنویت‌گرایی و ارزشی زیستن را نباید با تحمیل ارزش‌ها از سوی حکومت دینی و یا بهتر بگوییم دین دولتی یکی دانست، چون زیست زاهدانه و اعتقادی با دینی زیستن تحمیلی تفاوت فراوان دارد. از سوی دیگر، جامعه را نمی‌شود، مانند اوبژه‌های طبیعی جداگانه تحلیل و تجزیه نمود چون جامعه و قوانین آن متغیر و همیشه در حال تکامل است. بدین لحاظ گرایش معنوی و اخلاقی زیستن یک امر انتخابی و یک میل درونی و فردی است. با تحمیل‌های حکومتی نمی‌شود جامعه ارزشی و اعتقادی بناء کرد. هرچند در صدر اسلام و در طول تاریخ افراد و رهبرهای نمونه و الگوهای اعتقادی زیاد داشتیم، اما جامعه ایده‌آل و آرمان‌گرایی را که اسلام سیاسی مطرح می‌کند، هیچ‌گاه و در هیچ جای دنیا تاکنون تحقق نیافته و پیامدهای روشن و مفید جز اختلاف‌افزایی‌های خشن بین مذاهب و گروه‌های دینی و غیر دینی و مدل‌های سلیقه‌ای و یا مذهبی با خون ریزی‌های فراوان در طول تاریخ نداشتیم. در حالی که

عرصه نمی‌شود در جزایر فکری و اعتقادی خود تنها زنده‌گی کرد، زیرا با رشد دست‌آوردهای علوم اکادمیک، چهره جهان، فلسفه و درک انسان‌ها از زنده‌گی و سرنوشت شان به کلی عوض شده، چنانچه تکنولوژی ارتباطات جمعی، «فزیک کوانتم و هوش مصنوعی» امروز حتا تیوری‌های کلاسیک قرون هژده و نژده را کنار گذاشته و راه صد ساله را یک شبه می‌پیماید. این امر حتا تار و پود جوامع عقب‌مانده را هم دگرگون ساخته و کلان روایت‌های مرجع را به زانو درآورده و مردم را در یک افق تاریخی جدید با دانش‌ها و ارزش‌های جدید آشنا ساخته که دیگر حاکمیت ایدیولوژیک، توتالیتر و غیر انتخابی حتا در عقب مانده‌ترین کشورهای جهان مانند افغانستان هم نمی‌توانند از این تحولات اقتصادی، فرهنگی و تمدنی حاکم در جهان جدا باقی بمانند؛ چون روابط اقتصاد، علمی و سیاسی حاکم در جهان هیچ سرحدی را به رسمیت نشناخته از آن‌ها عبور می‌کند. دیگر نمی‌شود سر خود را زیر برف پنهان کرد و در موجودیت دموکراسی تحقق یافته و برنامه محور با شعار خیالی دنبال حکومت‌های ایدیولوژیک و اعتقادی رفت و حقوق شهروندی را نادیده گرفت. پس بیایید پدیدار شناسانه قبول کنیم که ماهیت حکومت در این عصر و زمان از بنیاد تغییر کرده. دیگر نمی‌شود با دیدگاه‌های نامدون و پراگنده، ارتباط سلیقه‌ای بین دین و حکومت ایجاد کرد و استنباطات دینی خود را قانون دولتی ساخته و با فشار بر جامعه آن را بر سر مردم تحمیل کرد و به تصور خود ادای تکلیف و مسوولیت نمود. سیاسی ساختن دین در قدم نخست دین باوری و اعتقاد



نفس از آدم‌های که در جوامع فقیر و عقب‌مانده اسلامی نان برای خوردن و سقف برای خوابیدن ندارند، مجرد اندیشی زمینه‌ی ریا و فریب‌کاری را مساعد خواهد ساخت، چون در فقر زیستن به غیر از فقیرانه زیستن است. از سوی دیگر، در عصر کنونی، مردم با درک حقوق شهروندی و موجودیت الگوی‌های عملی نهادهای جامعه‌ی مدنی و دموکراسی‌های مدرن، چگونه باز هم در برابر نظام‌های متمرکز و تحمیلی سکوت کرده و فریادشان را بلند نکنند؟ اگر با عقل و منطق به تاریخ تکامل اجتماعی جوامع بشری نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که جامعه‌ی مدنی، مردم سالاری، اومانیزم، حقوق بشر، و زنده‌گی فارغ از تبعیضات زبانی، قومی و جنسیتی و اعتقادی در فضای همدیگرپذیری و پلورالیسم همه با هم محصول فرایند تکامل فکر و اندیشه‌ورزی و رشد اقتصادی در کشورهای پیشرفته است. بحث عدالت اجتماعی پدیده مجرد از روابط سیاسی - اقتصادی نیست؛ نمی‌شود با تیوری توطیه و نگاه سلبی به نقش تمدن علمی نه گفت. این امر ممکن و عملی نیست، چون انسان موجود اجتماعی است و ما انسان تنها در طبیعت و جدا از جامعه نداریم.

درک امروزی در موجودیت جامعه‌ی مدنی رویکردهای فراوان داشته و حتی می‌توان گفت که دموکراسی‌های موجود در جهان محصول همکاری آزادانه روشنفکران و جامعه‌ی مدنی در جهان بوده و است.

اما جامعه ایده‌آل و آرمان‌گرایی را که اسلام سیاسی معرفی می‌کند، در طول تاریخ از حالت بالقوه به بالفعل مبدل نشده، زیرا ایدیولوژی شعار دوران مبارزه و خالی از برنامه نظام‌سازی است و با بلند بردن احساسات جامعه نمی‌شود جدا از تخصص امور حکومت‌داری را در دست گرفت. همان‌گونه که بدون ماسترپلان شهری و ایجاد کانالیزاسیون نمی‌توان شهر مدرن و متناسب با نیازهای امروزی داشت، با فقه سنتی بدون برنامه هم نمی‌شود نظام‌سازی کرد، زیرا ساحات و حوزه اعتقادی به غیر از حوزه عمومی و زنده‌گی اجتماعی - سیاسی است. از سوی دیگر ما خواسته یا ناخواسته در این جهان با تمام زد و بندهای آن مجبوریم زیست با همی داشته باشیم.

امروزه در کشورهای غربی، برعکس جوامع اسلامی، گرایش‌های اخلاقی و معنوی رضاکارانه در سیمای نهادهای اجتماعی بیشتر رشد کرده، اما خواستن زهد، تقوا و پاکی



# Recent Developments in International Legal Scene on the Situation of Women in Afghanistan



.....  
Dr. Zalmay Nishat -  
Researcher and Writer  
.....

Keeping track of recent developments in the international scene regarding the appalling situation of human rights in general in Afghanistan, and the situation of women in particular, is necessary to keep abreast of the fast-paced changes. Three parallel developments are of notice in the international legal scene. This piece suggests a quick review and description of each of the three parallel developments, without going into details about each of them. This is to provide an overview to help the readers to keep abreast of developments in international legal scene.

## Three International Legal Parallel Developments

First, in the margins of the recent 79th session of the UN General Assembly

(UNGA 79), which was opened on 10 September 2024, four countries' foreign minister announced that they are taking the Taliban de facto authorities to the International Court of Justice (ICJ) for "gender discrimination." This is a groundbreaking development and its importance cannot be overstated. This development can have an accelerating effect on the two other efforts going on in the international legal scene on the situation of women in Afghanistan. Secondly, there are efforts advocated by a number of civil society organisations to persuade the Sixth Committee (Legal) of the UN to include the definition of "gender apartheid" in the Prevention and Punishment of Crimes against Humanity Treaty (CAH). So far, several countries have supported the insertion of the definition of

the term in the CAH Treaty and the opening of negotiations on the treaty. It is worth mentioning that the Strategic Litigation Project (SLP) at Atlantic Council, in partnership with the Global Justice Center, has assisted a large number of civil society figures from Afghanistan and Iran to launch a campaign to end “gender apartheid” in these two countries. The campaign is called End Gender Apartheid, and a number of prominent jurists, scholars, and civil society representatives from around the world support the campaign. Through a joint open letter, they have urged United Nations Member States to codify the crime of gender apartheid in the CAH Treaty. Finally, the International Criminal Court (ICC) has faced a mounting pressure after the Taliban came into power to resume investigation into, among others, the alleged crimes committed on the territory of Afghanistan since 2003, but nothing tangible has come of these efforts, so far. Let us review each of the above processes in turn. Nevertheless, before that, a quick historical review of what happened in Afghanistan, by way of giving a context, can prove helpful.

### **The Re-enactment of Gender Slavery by the Taliban in Afghanistan**

After the Taliban took over Kabul in 1996 and the internationally recognised Islamic government of Burhanuddin Rabbani and Ahmad Shah Massoud retreated to the northeast of the country, the Taliban enacted a regime of what now has become known as “gender apartheid,”

where women have no political, civil or social rights in society. According to SLP, “gender apartheid occurs when perpetrators seek to maintain an institutionalized regime of systematic gender-based oppression and domination.” Since their resumption of power in August 2021, the Taliban has issued a few dozens of decrees. Almost all those, in one way or another, restrict women and girls by condemning them completely to their homes. Once again, the females of Afghanistan have no political, civil or social rights in society. In July 2024, the Taliban issued the decree of Prevention of Vice and Promotion of Virtue, which prohibits women from speaking or showing their faces outside their homes, rendering them faceless and voiceless. The previous set of decrees had banned them from education above grade 6, right to work except in public health but with a proviso of being accompanied by a male chaperon, right to peaceful assembly and protest, right to free move, without male companion and right to even go to a park to take a fresh breath. This is a very dire situation. It is not only “gender apartheid,” but also “gender slavery,” as the famous scholar of Afghanistan, Professor Michael Barry, put it to me recently in a private conversation. It is in the face of this that the three international legal parallel developments should be understood.

### **Taking the Taliban to the International Court of Justice**

As mentioned above, on 25 September



In July 2024, the Taliban issued the decree of Prevention of Vice and Promotion of Virtue, which prohibits women from speaking or showing their faces outside their homes, rendering them faceless and voiceless. The previous set of decrees had banned them from education above grade 6, right to work except in public health but with a proviso of being accompanied by a male chaperon, right to peaceful assembly and protest, right to free move, without male companion and right to even go to a park to take a fresh breath.

2024, foreign ministers of Australia, Canada, Germany, and the Netherlands announced their intention to take the Taliban administration to the International Court of Justice (ICJ). They announced that they had formally taken steps to call on de facto administration of Afghanistan, the Taliban, to cease its violations of the Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women (CEDAW). The next day, 22 more States joined these four original states to support the initiative 'under Article 29 of CEDAW'. There is a difference between the "state of Afghanistan" and the "de facto administration" as the former is obliged to uphold all the international conventions the "state" signed to while the latter happens to be effectively ruling the country despite not being formally recognised by any of the UN member states at the moment. Since state parties to CEDAW recognise the jurisdiction of the Court for the settlement of disputes that may arise under the treaty, any state party to the treaty can take another par-

ty to the ICJ, and in this case, the four above-named countries decided to take the de facto authorities to the international judicial body.

### **Crimes Against Humanity and Gender Apartheid**

In addition, as alluded to above, a strong lobby is active to urge the UN General Assembly to open formal negotiations on Crimes Against Humanity (CAH) Convention to include in the CAH a definition of "gender apartheid," and 11 states have joined the call so far. From late October 2024 until 22 of November, the Sixth Committee of the UN will meet to discuss the issue further. This is a crucial time for the civil society activists to pressure the member states to support the initiative. The number of state supporting the initiative might rise, given the recent development regarding taking the Taliban to the ICJ.

The CAH is an evolving document and it is periodically drafted and redrafted. In 1998, for example, racial apartheid was



included in the CAH as a crime against humanity as well as war crimes. A powerful lobby is working with the UN member states to support the opening of the negotiation in the new draft of the CAH and this time the concept of “gender apartheid” should be added to the international treaty.

### **International Criminal Court and Afghanistan**

Legally speaking the Pre-Trial Chamber II of the International Criminal Court (ICC) has to assess the ‘question of which entity actually constitutes the State authorities of Afghanistan since 15 August 2021’ (para 16) and without passing a legal judgment on this issue the ICC cannot grant the Prosecutor’s request for persecution of any individuals internationally. After a process of consultation with the UN and the Bureau of the Assembly of States Parties to the Rome Statute of the ICC, the onus of responding was on the Chamber to answer the question itself to resolve uncertainty (para 14). It noted that ‘changes of governments have no impact on the continuity of States,’ per the precedence of ICC with situations in Mali and Darfur, Sudan. Another precedence was the ICJ cases concerning Niger (2010) and Myanmar (2021) where the new governments represented their respective States during the proceedings before the ICJ despite the change of power in these States by coups d’état, which were condemned widely (para 15). For the Chamber effective control of the State qualifies the de facto authority as its governing body under international

law, regardless of how it came to power, be it through a coup d’état or civil war. The Chamber therefore made it clear that the Registrar should communicate with the de facto authorities in Kabul regarding the Prosecutor’s investigation of any of its nationals or entities within its jurisdiction (para 16). This could be a precedent for the ICJ too.

### **The Relentless Campaign and Struggle of Women of Afghanistan**

After the Taliban announced their new decree of Prevention of Vice and Promotion of Virtue the European Parliament adopted a resolution to call the situation of women in Afghanistan as “gender apartheid.” Previously, the UK Parliament held an inquiry on the situation of women in Afghanistan and Iran. The report of the UK Parliament was released in March 2024, which recognised the situation of women in both countries as “gender apartheid.”

Before all of these developments in the international legal scene on the situation of women and girls in Afghanistan, the valiant “civil resistances” of the women of Afghanistan and the “cultural resistances” of the people coupled with their “armed resistances” the country are just unforgettable which in fact made all these development possible. It was on the back of these resistances – within the country and by the diverse exiled communities of the Afghanistan overseas – that the international community is taking such unprecedented and groundbreaking steps. The changes in the international legal scene is due to the im-

mense pressure exerted by the grassroot activities and movements of the people of Afghanistan, chiefly its brave women. This is a strong testament to the fact that the people of Afghanistan won't stop short of restoring freedom, equality, dignity and human rights in their country.

Zalmai Nishat is the founder and executive chair of Mosaic Foundation, a non-profit in the UK, focusing on Afgha-

nistan and the region. Previously, Zalmai Nishat was the Programme Lead for Central and South Asia at the Tony Blair Institute for Global Change (TBI).

The author wishes to express his special thanks to Dr Seyfullah Hasar, Asst. Prof. of International Law at Dicle University of Turkiye and the co-editor of Journal on the Use of Force and International Law (JUFIL).

“A cat may go sit on her front stoop and feel the sun on her face. She may chase a squirrel into the park. A squirrel has more rights than a girl in Afghanistan today because the public parks have been closed to women and girls by the Taliban.

A bird may sing in Kabul, but a girl may not, and a woman may not in public. This is extraordinary. This is a suppression of the natural law. This is odd”

— Meryl Streep at the UN Headquarters in New York City (2024)



# Arman

MENSUEL

آرمان  
ماهنامه

---

Cultural, Social, Philosophical | Year 1, Issue 2, Mizan 1403, October 2024

---

Quoi ! Mon frère le Turc ? Mon frère le Chinois ? Le Juif ? Le Siamois ? Oui, sans doute; ne sommes-nous pas tous enfants du même père, et créatures du même Dieu ?

-François Voltaire, Traité sur la tolérance, 1763

## Magazine Details:

**Owner/ Propriétaire :** Arman ; Hope for Afghanistan Association

**Managing Director/ Directeur Général :** Sediqullah Tuwhidi

**Editor-in-Chief/ Rédacteur en Chef :** Jawed Rostapoor

**Writing Team/ Équipe de Rédaction :** Sayed Hussain Eshraq, Pierre Georges Pichard, Jila Bani Yaqoub, Said Yaqob Navid, Delbar Tavakoli, Dr. Zalmai Nishat

**Designer/ Concepteur :** Tahir Paiman

**Address/ Adresse :** Le Mans, France, 72000

**Website/ Site Web :** Arman1.org

**Email:** info@arman1.org

**Instagram:** arman\_org.1901

**Facebook:** aepaassociation

**Telephone:** +33780111365

All published articles reflect the personal views  
of their respective authors.  
Tous les articles publiés reflètent les points de  
vue personnels de leurs auteurs respectifs.